



# جنگ خلق

چریکهای فدائی خلق ایران  
( ارتش رها ئی بخش خلقهای ایران )

ارگان  
تنوریک - سیاسی

آبان ماه ۱۳۶۷

شماره ۱۰

سال چهارم

• مبارزه سیاسی و مبارزه مسلحانه

( بحثی پیرامون سازماندهی طبقه کارگر ) ( قسمت دوم )

• جنگ و انقلاب

• بازسازی ناسیونالیسم و فرمیسم در قالب نوین

نقدی بر قطعنامه "استراتژی مادر جنبش کردستان" مصوب کنگره

ششم کومه له

## مبارزه سیاسی و مبارزه مسلحانه

(بحثی پیرامون سازماندهی طبقه کارگر) (قسمت دوم)

### اتحادیه کمونیستها و راه انقلاب

ما در قسمت اول این مقاله به این موضوع پرداختیم که چگونه اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) در برخورد با خط مشی (ح.ک.ا) در قبال سازماندهی طبقه کارگر به دلیل محدود بودن در چهارچوب مدل‌های پیشین و انگار به قرینه سازیهای تاریخی از یک بررسی علمی و زنده بازمانده و صرفاً با مشاهده یک رشته تشابهات صوری میان خط مشی (ح.ک.ا) با خط مشی اکتونومیستهای روس حکم به اکتونومیست بودن این جریان داده است. اتحادیه کمونیستها که بروشنی می بیند فعالیت عطفی ای که (ح.ک.ا) در میان کارگران پیش میگذارد هیچ نیست مگر کرنش به خود بخودی و اجتناب از هرگونه فعالیت جدی سیاسی برای متحول کردن توده ها و رها ساختن انرژی انقلابی آنها در راستای کسب قدرت سیاسی و ادامه انقلاب، در ارزیابی از پایه های سیاسی-ایدئولوژیک این انحراف اپورتونیستی، این جریان را در مکانی قرار میدهد که لنین اکتونومیستهای روسیه را قرار میداد. از نظر اتحادیه، از آنجائی که (ح.ک.ا) تصور میکند تکامل اقتصادی و مبارزه طبقاتی تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه مستقیماً معرفت بلزوم آنرا بوجود میآورد، قادریدرک نقش عامل آگاه انقلاب و اهمیت مبارزه سیاسی کمونیستی نمیگردد. از همین روست که به اکتونومیست در می نخلد.

در مقابل این قرینه سازی و برخورد کلیشه ای اتحادیه، ما در یک بررسی زنده از سر پیدایش و رشد جریان (ح.ک.ا) نشان دادیم که علت دستکم گرفتن و حتی نادیده انگاشتن فعالیت همسره جانبه سیاسی از سوی (ح.ک.ا) و عدم توانائی این جریان در درک وظایف و نقش عامل آگاه انقلاب

در ارتباط با حرکت خود بخودی توده ها ، بطور مشخص به درك این جریان از شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران ، انقلاب دموکراتیک و رابطه آن با انقلاب سوسیالیستی و بالاخره ، و مهمتر از همه ، بدرک از خود انقلاب سوسیالیستی مربوط است .

کرنش به خود بخودی و دنباله روی از جنبشهای خود بخودی توده ها ، مربوط ساختن اساس سازماندهی کارگران به بستر و زمینه خود بخودی اش ، و انکار ارتباط مستقیم و ارگانیک میان این سازماندهی با زمینه همه جانبه مبارزه فعال انقلابی در رابطه با کسب قدرت سیاسی ، تشابهاتسی هستند که میان خط مشی (ح ۱۰ک) با خط مشی اگنومیستهای روسیه وجود دارند ، با اینهمه همانطوریکه ما نشان دادیم این تشابهات اصولاً از دو پیشینه کاملاً متفاوت ناشی میشوند . اگنومیستهای روسیه در برخورد به نقش پیشرو از این نظر آنها تا سطح حرکات خود بخودی توده ها تنزل میدادند و سیاستهایش را تابعی از فعالیتهای خود بخودی توده ها و نیازمندیهای گسترش آن می نمودند که تصور می کردند تولید سرمایه داری نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی را فراهم می آورد بلکه در عین حال آگاهی سوسیالیستی را نیز مستقیماً در توده کارگر بوجود می آورد . به همین دلیل بود که آنها به اهمیت و جایگاه فعالیتهای سیاسی انقلابی در به میدان کشیدن توده و سازماندهی انرژی انقلابی آنها در راستای تصرف قدرت سیاسی بی نی بودند . اما در مورد (ح ۱۰ک) قضیه طور دیگری است . (ح ۱۰ک) به اهمیت وظیفه پیشرو در بردن آگاهی سیاسی و سوسیالیستی به میان کارگران واقف است اما از آنجائی که برداشت رویزیونیستی از مقولات سرمایه داری ، دموکراسی و سوسیالیسم دارد ، میان بردن آگاهی به میان توده ها و عمل آگاهانه انقلابی شکاف می اندازد و قادر به درك این رابطه نمیگردد . از همین روست که این جریان امر تربیت سیاسی و سازماندهی کارگران را نه به چگونگی کسب قدرت سیاسی و در راستای این هدف ، بلکه مستقیماً به حرکت خود بخودی توده ها و اشکال مختلف مبارزه آنها مربوط میسازد . لذا در چهارچوب فعالیتهای سیاسی اش ، همواره دنبال حرکات و جنبشهای خود بخودی توده ها روان است .

الکون باید ببینیم خود اتحادیه کمونیستها که اینهمه از مبارزه فعال سیاسی داد سخن می دهد و بر اهمیت و نقش عنصر آگاه انقلابی تاکید دارد ، از وظیفه پیشرو کمونیست چه می فهمد و در شرایط ایران چه برداشتی از این وظیفه ارائه میدهد و بطور کلی چه راهی را برای سازماندهی سیاسی و کمونیستی طبقه کارگر پیش میگذارد ؟

ما گفتیم که اتحادیه کمونیستها در نقد نظرات حکمت از نقطه نظر یک بحث اصولی بر مسائل درستی انگشت گذاشته است ، از جمله اینکه مبارزه اقتصادی عرصه اصلی و واقعی تربیت و تشکیل کمونیستی طبقه کارگر نیست . این عرصه از مبارزه در عین محدودیتهای خاص خویش ، به تنهایی قادر به هدایت پرولتاریا به درك عمیق و همه جانبه از مناسبات حاکم بر جامعه و تضادهای طبقاتی

آن و پذیرش سیاستهای انقلابی نمی باشد. پرولتاریا در صورتی میتواند به ایفای نقش تاریخی - جهانی خود بپردازد که در زمینه مبارزه همه جانبه انقلابی و بر اساس پراتیک آگاهانه سیاسی و کمونیستی تربیت و متشکل شده و برای رهبری کلیه عرصه های مبارزه آماده گردیده باشد. و اینکه آن عرصه ای از مبارزه که این امکان را فراهم می آورد و پرولتاریا را قادر میسازد که ضمن شرکت در زندگی واقعی سیاسی، نقش خود را بر عهده گیرد عرصه مبارزه سیاسی است.

از این بحث این موضوع روشن میگردد که حل مسئله سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر به نحسو اجتناب ناپذیری با حل مسئله راه انقلاب گره میخورد و با آن درمی آمیزد. هر نیروی جسدی کمونیستی که قصد سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر را در راستای انقلاب اجتماعی پرولتری دارد باید به نحوی جدی و مقدم بر هر چیز راه انقلاب، راه بدست گرفتن قدرت توسط استثمارشدگان و ستیم دیدگان را حداقل در خطوط اساسی آن روشن کند. در حقیقت با تشریح خطوط اساسی روشمند انقلاب و در پرتو آن است که پروسه سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر آشکار و روشن میگردد.

اتحادیه کمونیستها نیز کوشیده است در مقاله "طبقه کارگر و قدرت سیاسی"، در توضیح اینکه طبقه کارگر چگونه میتواند قدرت سیاسی را کسب کند، خطوط اساسی دیدگاههای خود را درخصوص راه انقلاب در ایران بیان دارد. بحث ما با اتحادیه در باره سازماندهی طبقه کارگر قبل از هر چیز با بحث راه انقلاب گره میخورد و بر آن متمرکز است. چرا که سیاست اثنومیستی اتحادیه در قبال سازماندهی کارگران اساسا ریشه در انحراف پایه ای این جریان از راه انقلاب داشته و به آن مربوط است.

همین جا لازم است باین موضوع اشاره کنیم که بر خلاف تصور اتحادیه کمونیستها طرح بحث راه انقلاب مطلقا موضوع تازه و جدیدی نیست که صرفا از جانب وی طرح میگردد. این موضوعی است که در جنبش ایران میان مدعیان کمونیست مدتها مطرح بوده و پیرامون آن مباحثات گوناگونی نیز صورت گرفته و هنوز هم ادامه دارد. بحث در باره خصلت جامعه، خصلت و اهداف انقلاب، نیروهای انقلاب و ضدانقلاب، متحدین طبیعی طبقه کارگر و بالاخره شیوه ها و اسلوبهای فعالیت و... اینها همه مسائلی هستند که چه مستقیم و چه غیر مستقیم به راه انقلاب مربوط اند. اینکه هر جریان سیاسی چه پاسخی به این مسائل میدهد و چگونه سیر تحولات و دگرگونیهای اجتماعی در ایران را تعبیر و تفسیر می نماید، و چه شیوه هایی از عمل و چه اشکالی از سازمان را برای تحقق اهداف و مقاصد خویش برمیگزیند، این دیگر به مبانی فکری و موضع طبقاتی آن جریان سیاسی بستگی می یابد. از تنوع نظرات و درکهای متفاوت در باره مسائل اساسی انقلاب و طبعا راه انقلاب نمیتوان و نباید این نتیجه را گرفت که گویا مقوله راه انقلاب مقوله ناشناخته ای در جنبش ایران است، بلکه برعکس در جنبش ایران بویژه در میان مدعیان کمونیست طی دو دهه اخیر حادثترین و وسیعترین

منازعات و مباحثات پیرامون مسائل اساسی انقلاب و راه انقلاب در جریان بوده و هنوز هم ادامه دارد. مگر خود اتحادیه کمونیستها برای تبیین راه انقلاب و تشریح خط مشی سیاسی خویش، در تشریح حقیقت دوره دوم شماره های ۲ و ۴ در مقاله "طبقه کارگر و قدرت سیاسی" سعی نمی کند بر همین مؤلفه ها انکست بگذارد؟ مگر اتحادیه برای تشریح نظرات خویش در مورد این موضوع که "چگونه طبقه کارگر میتواند قدرت دولتی را کسب کند" سعی نمی کند نظرات خود را در باره خصلت جامعه خصلت و اهداف انقلاب، نیروهای انقلاب بیان دارد؟ اگر اتحادیه تصور میکند مقوله راه انقلاب از جمله مقولاتی است که در جنبش ما نا آشنا است، این شاید بدین خاطر باشد که اتحادیه دیر بر سه صدمه چنین منازعاتی پا گذاشته است.

و اما منظور از راه انقلاب چیست؟ به اعتقاد ما راه انقلاب را میتوان پدیده‌ای در نظر گرفت. یکی به معنای وسیع کلمه و دیگری به معنای اخص آن. راه انقلاب در این دو معنا اصولاً هیچگونه تباینی با یکدیگر نداشته بلکه توضیح دهند جنبه های مختلف یک پروسه واحد بوده و مکمل یکدیگرند. راه انقلاب به معنای وسیع کلمه (یا طرح کل مسئله انقلاب از دیدگاه طبقاتی پرولتاریا) عبارت است از ترسیم نمودن آن روند های عینی که مبارزه طبقاتی طبقه کارگر بطور مشخص تا حصول به دیکتاتور پرولتاریا و بالاخره انهدام کامل جامعه طبقاتی و برپایی جامعه نوین کمونیستی باید بپیماید. تشریح این پروسه که بر روند های عینی مبارزه طبقاتی مبتنی است، کلیه تخییرات و تحولات اقتصادی و اجتماعی ناشی از این مبارزه و مراحل کیفی آنرا دربر میگیرد. روشن است برای کمونیستها سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر در روند عمومی اش معنایی بجز سازماندهی این طبقه برای انقلاب اجتماعی سوسیالیستی ندارد. هر معنایی جز این به منزله دنباله روی از سیر خود بخودی حوادث و تابع سیاست و اهداف بورژوازی شدن است. راه انقلاب به معنای اخص کلمه (یا راه انقلاب به معنای دقیق کلمه) عبارت از تشریح پروسه کسب قدرت سیاسی یا حل مسئله اساسی انقلاب، به مثابه حلقه تعیین کننده در روند عمومی پروسه انقلاب است. تشریح این پروسه انقلابی اصولاً بر روند های پیشین است که ناظر بر بردن آگاهی انقلابی به میان توده ها، رها ساختن و به میدان کشیدن انرژی انقلابی آنها از طریق عمل آگاهانه انقلابی، بسیج و سازماندهی این انرژی انقلابی رها شده در راستای کسب قدرت سیاسی است.

برای مارکسیست-لنینیستها، تشریح پروسه چگونگی کسب قدرت سیاسی بدون آنکه نخستین روند های مبارزه طبقاتی و مراحل که این مبارزه بر اساس الزامات عینی در راستای هدف نهایی پرولتاریا باید طی کند را تجزیه و تحلیل و روشن کرده باشند، غیر ممکن است. در عین حال روشن است که پروسه رشد انقلاب، پروسه بسط و تعمیق مبارزه طبقاتی در جهت هدف نهایی پرولتاریا به نمره ارگانیک یا کسب قدرت سیاسی گره میخورد، و از این نظر هم هست که مسئله قدرت دولتی را

مسئله اساسی هر انقلابی نام میبرند . با اینهمه تصرف قدرت سیاسی با توجه به مکانی که در کسب پروسه انقلاب اشغال می نماید ، خود جزئی از کل مسئله انقلاب محسوب میگردد .

اپورتونیستها و رویزیونیستها همواره با این بهانه که تصرف قدرت سیاسی خود جزئی از کل مسئله انقلاب است ، از پاسخگویی جدی به این مسئله طفره رفته و آنرا بیک موضوع غیر مهم تبدیـل می کنند . آنها تاکید مارکسیست - لنینیستهای انقلابی بر کسب قدرت سیاسی بعنوان نخستین شرط هرگونه تحول انقلابی در ایران را اینطور جلوه میدهند که گویا هدف نهائی شان کسب قدرت سیاسی است و نه سوسیالیسم و کمونیسم . ما خود با اینگونه سفسطه های اپورتونیستی که تحت عنوان نقد از پرولیسیم بیان میگردد ، طی ده سال اخیر باندازه کافی آشنائی داریم . مبارزه در راه کسب قدرت سیاسی بهیچ وجه نمیتواند در نقطه مقابل اهداف تاریخی طبقه کارگر قرار بگیرد . این هدف بمثابه یک هدف فوری و عاجل خود جزئی از کل پروسه انقلاب و بلحاظ نقش ابزاریش از اهمیت تعیین کننده ای در بسط و تکامل مبارزه طبقاتی برخوردار است . در ایران طبقه کارگر و توده های انقلابی بدون تصرف قدرت سیاسی نه تنها قادر به قطع کامل سلطه امپریالیسم و برقراری حاکمیت خلق نیستند ، بلکه حتی نمیتوانند هیچگونه گام انقلابی در جهت منافع خویش بردارند و مضاف بر این گذار انقلاب از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی نیز غیر ممکن است .

در این مقاله با توجه به هدفی که دنبال می کنیم موضوع بحث ما بطور مشخص برخورد با نظریات و دیدگاههای اتحادیه در خصوص راه انقلاب به معنی اخص آن یعنی چگونگی تصرف قدرت سیاسی است . بحث پیرامون دیدگاههای اتحادیه پیرامون راه انقلاب به معنی وسیع آن یعنی برخورد با شیوه نگرش اتحادیه به کل مسئله انقلاب و روند عمومی آن ، صرفا به منظور نشان دادن نقطه عزیمت و پیش اکتونیستی اتحادیه از مقوله راه انقلاب است .

\*

\*

\*

اتحادیه کمونیستها برای توضیح راه انقلاب در ایران در جایی از مقاله اش می نویسد :

" بنا بر این وظیفه مرکزی پرولتاریا عبارت است از برانگیختن توده ها برپاشی جنگ خلق و کسب قدرت سیاسی . این تنها راه پیشبرد تدارک همه جانبه کمونیستی برای کسب قدرت سیاسی و ساختن جامعه دموکراتیک نوین به مثابه گامی در راه ساختمان سوسیالیسم و پیشروی بسوی کمونیسم است " (۱)

و در توضیح خطوط اساسی این پروسه ، بعد از ارزیابی اش از تغییرات ساختاری و نتایج

اقتصادی - اجتماعی آن بعد از جنگ دوم جهانی این نتیجه گیری را استنتاج میکند که :

" بولتاریا باید کماکان امر کسب قدرت سیاسی و متحول کردن جامعه را ذره به ذره از طریق جنگی دراز مدت و فتح مناطق سرخ پیش ببرد تا بتواند توان کینی و کمونیسم برای رها کردن این حلقه از زنجیره مناسبات امپریالیستی را افزایش بخشد ، و این امر را تحقق بخشد . تغییرات ساختاری بیش از هر زمان به اعوجاج و عدم توازن جامعه افزوده و بیش از هر زمانی روشن شده که طبقه کارگر نخواهد توانست از طریق صرفاً قیام های شهری ، و با اصطلاح " ملی " و یا " دولتی " کرد نهایی موعظه شده توسط اکونومیستها و روزیونیستها امر کسب قدرت سیاسی و انقلابی کردن جامعه را به پیش ببرد ."

از این گفته ها ممکن است اینطور تصور شود که گویا اتحادیه کمونیستها قصد دارد راه انقلاب در ایران را بر اساس استراتژی جنگ توده ای طولانی توضیح دهد و خواهان این است که مبارزه سیاسی بر محور برپائی و گسترش جنگ خلق سازمان یابد و هدایت شود . اما ادامه مقاله خلاف این تصور را نشان مینماید . منظور اتحادیه از برپائی جنگ خلق ، فتح ذره به ذره مناطق و ایجاد مناطق سرخ بمتابعه روند استراتژیک که میباید به تصرف سراسری قدرت سیاسی منجر شود ، نیست بلکه " انبساط سیاسی و نظامی " و " تمرین رهبری برای برپائی و سازماندهی قیام در شهرها است " خوب توجه کنید :

" مطالعه خصلت جامعه و مطالعه تحلیل انحصاری که در دوره گذشته جامعه با اوج یافتن اوضاع انقلابی از خود بروز داد ، روشن میکند که شکل تعرض استراتژیک ارتش بولتاریا برای کسب قدرت سیاسی ، حمله به شهرها و گرفتن آنها از طریق روستا نیست ، بلکه قیام در شهرها است . پروسه تدارک طولانی جنگ خلق و پیشرفتهائی که طی آن حاصل شده در خدمت سازمان دادن تعرض استراتژیک نه شکل قیام دارد قرار میگیرد و باید بگیرد . قیام در شهرها بخشی از تدارک نیست بلکه دیگر دوره تعرض استراتژیک برای کسب قدرت سیاسی است . در ایران تعیین تکلیف نهائی نه محاصره شهرها از طریق دهات ، بلکه از طریق سازماندهی قیام در شهرها خواهد بود ."

هیچ نیازی نیست که شخص کارشناس امور انقلاب باشد و در عین حال از تجربیات عملی فراوانی در این زمینه برخوردار باشد ، همین قدر کافی است که تصویری کلی از مقوله راه انقلاب از دیدگاه مارکسیسم داشته باشد تا باین ملغمه آشکار پی ببرد . کسب قدرت سیاسی و تعیین تکلیف نهائی از طریق قیام مسلحانه شهری است ، اما پروسه تدارک و سازماندهی چنین قیامهایی از طریق جنگ توده ای طولانی ! آیا این مضحك نیست ، نیروی خود را پیشرو کمونیست بدانند ، از برپائی جنگ

خلق ، از آزادسازی مناطق و کسب ذره به ذره قدرت و ایجاد مناطق سرخ سخن بگوید ، توده ها را به قیام و جنگ انقلابی ، به آزاد سازی مناطق فرا بخواند ، اما از سوی دیگر بگوید که قیام و جنگ قطعی بر علیه رژیم هنوز آغاز نگردیده است . پرسیدنی است مگر شروع جنگ انقلابی و آزاد سازی مناطق خود عالیترین نمونه پیکار انقلابی توده در راستای کسب قدرت سیاسی نیست ؟ و آیا ایسین پروسه انقلابی بطرز روشنی تلفیق دیالکتیکی دو جنبه تدارک و تعرض استراتژیک در یک کل واحد را نشان نمیدهد ؟ پس دیگر صحبت از جنگ خلق بعنوان پروسه تدارک برای قیام مسلحانه شهری چه معنایی دارد . آیا اتحادیه اینرا نمیداند که دوره تعرض استراتژیک ادامه منطقی و تکامل دوره تدارک بوده و خود مرحله تکاملی این پروسه را تشکیل میدهد . اگر نقشه استراتژیک برای تصرف قدرت سیاسی و تعرض استراتژیک بر پایه قیام مسلحانه شهری است در این صورت روشن است که دوره تدارک بسرای بریائی چنین قیامهایی دیگر نمیتواند مبارزه مسلحانه طولانی و جنگ خلق با مضمون بسیج توده ها و تصرف تدریجی قدرت باشد ، چرا که دوره تدارک برای قیامهای مسلحانه شهری به معنی دوره تدارک برای دست زدن به عالیترین شکل مبارزه سیاسی است که خود اساسا دوره گردآوری قوا ، تمرکز و سازماندهی نیروها از طریق بشیوه های غیر قهرآمیز یعنی مسالمت آمیز است . هدف در این دوره این است که تمام قوا را بگونه ای گرد آورد و در آنچنان موقعیت مناسبی قرار داد تا بتوان در لحظه آن که مبارزه مسلحانه بشکل قیام شهری در دستور کار قرار بگیرد ، قدرت را بدست آورد . به همین دلیل است که دوره تدارک برای قیامهای مسلحانه شهری چیزی بجز تدارک سیاسی و تشکیلاتمسی ، انباشت نیرو و آمادگی برای استفاده از موقعیتهای انقلابی بشیوه غیر قهرآمیز نیست . اگر نیرویی برای به میدان کشیدن توده ها ، سازماندهی و بسیج آنها در راستای کسب قدرت سیاسی به جنگ انقلابی طولانی توسل میجوید ، جنگی که در عین بسیج توده ها ، آزاد سازی مناطق و تصرف ذره به ذره قدرت سیاسی را هدف خویش قرار میدهد ، دیگر نمیتواند از آماده شدن و آماده کردن توده ها از " تمرین رهبری " برای قیامهای مسلحانه شهری سخن بگوید . چرا که با آغاز جنگ انقلابی ، قیام و انقلاب عملا آغاز میگردد و با پیوستن توده های هرچه وسیعتر بآن ، دامنه و عمق اش افزایش مییابد . در جریان این مبارزه حاد و دشوار توده های انقلابی برای سرنگونی رژیم دست نشانده و برقراری قدرت سرخ ، متشکل شده و ارتش انقلابی خویش را بنا میسازند . طبیعی است در چنین چهارچوبی از روند گسترش انقلاب ، بعنوان راه تعیین کننده انقلاب ، که پروسه تدارک و تعرض در یکدیگر ادغام شده و حتی خود پروسه تدارک بشیوه شهری پیش میرود ، تدارک و سازماندهی قیامهای مسلحانه شهری خود دیگر به جزئی از کل نقشه استراتژیک جنگ انقلابی طولانی تبدیل شده و در جهت تحقق اهداف آن قرار میگیرد .

حال باید دید اتحادیه کمونیستها این آشفته فکری خود را که میکوشد تحت پوشش نوآوری بسه



جنبش عرضه نماید و از آن بعنوان " دستاورد های ثنوریك " خویش نام ببرد ، چگونه توضیح میدهد . او چگونه دو پروسه متفاوت راه انقلاب ، دو پروسه متفاوت تدارك و تعرض را بیکدیگر مربوط ساخته و در يك كل واحد استراتژيك می‌گنجد . اتحادیه که خود معترف است در انجام وظیفه مرکزی ، هیچ انقلابی کپی انقلاب دیگر نیست ، و انقلاب ایران نه مانند چین است و نه مانند روسیه ، با اینوصف دست آخر بطرز بسیار مضحکی انقلاب ایران را آمیزه ای از دو راه انقلاب چین و روسیه در نظر میگیرد . راه تدارك و انباشت نیرو بشیوه چین یعنی از طریق جنگ خلق و راه تعرض استراتژيك و کسب سراسر قدرت بشیوه روسیه یعنی از طریق قیام مسلحانه شهری .

كل مطلبی که اتحادیه در توضیح این " دستاورد ثنوریك " خویش در مقاله " طبقه کارگر و قدرت سیاسی " نوشته است را میتوان به اختصار چنین بیان داشت . به اعتقاد اتحادیه تجربیات انقلابی روسیه و چین دو مدل عمومی برای کسب قدرت سیاسی را نشان میدهند . این تجربیات نشان میدهند که پروسه کسب قدرت سیاسی در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی بطور کلی از مدل روسیه و در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم از مدل چین پیروی مینمایند . سپس اتحادیه ضمن بررسی ایسن دو مدل علت اصلی تمایز این دو راه انقلاب را تكامل موزون کشورهای سرمایه داری و تكامل ناموزون کشورهای تحت سلطه اعلام میدارد . وی توضیح میدهد تكامل موزون کشورهای سرمایه داری امکان تکوین اوضاع انقلابی و پخته شدن سرباز یعنی برای مبارزه مسلحانه در سراسر کشور را میسر نمیکردانند ، بدین جهت شکل قهری نسب قدرت در آنجا قیام مسلحانه شهری است . اما در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم که تكامل اجتماعی و اقتصادی بشکل ناموزون و معوج صورت میگیرد ، اوضاع انقلابی در سراسر کشور بطور همزمان تکوین نیافته و پخته نمیشود ، بلکه انقلاب در این کشورها بطور ناموزون تكامل مییابد . با اینهمه رشد ناموزون اثر چه از پخته شدن اوضاع انقلابی در سراسر کشور بطور همزمان جلوگیری می نماید ، خود موجب بدیدار شدن زمینه های عینی تکوین اوضاع انقلابی در این یا آن گوشه کشور شده و زمینه دست زدن به مبارزه مسلحانه را فراهم می آورد . از همین رو پروسه کسب قدرت سیاسی در این کشورها از کانال جنگ خلق میگذرد .

اتحادیه بعد از توضیحاتش در باره این دو مدل راه انقلاب و علت پایه ای تمایزات آنها میکوشد راه انقلاب در ایران را بر مبنای این دو مدل بطور مشخص روشن سازد . در این باره اظهار نظر اتحادیه بدین قرار است : ایران از آنجائی که يك کشور تحت سلطه امپریالیسم است و بطریق ناموزون و معوج تكامل یافته است ، پس بنابراین پروسه کسب قدرت سیاسی در این کشور از طریق جنگ خلق پیش میرود . با اینهمه اتحادیه بلافاصله متذکر میشود که " بدلیل تخییر و تحولات ساختاری که متعاقب جنگ جهانی دوم بحالت نیازهای سرمایه مالی بین المللی در ایران بوجود آمد ، رابطه شهر و روستا و نقش هر کدام و صف بندی نیروهای درون آن تخییرات مهمی کرده اند " ، در

نتیجه " با شکل گیری اوضاع گرگ‌هاگی در جامعه که در نتیجه تشدید تضاد های جهان و ایران بوجود می آید ، اوضاع انقلابی در شهرها با گامهایی به مراتب سریعتر از مناطق دور افتاده و روستایی پیشرفت کرده و شهرها را منفجر میکند ، رژیم حاکم را بحد اعلاى ورشکستگی و تزلزل افکنده و فاکتورهاى عینی مساعد را برای سرنگون کردن رژیم فراهم می آورد . " اتحادیه بالاخره از همه اینها چنین نتیجه گیری میکند " که شکل تعرض استراتژیک ارتش پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی ، حمله به شهرها و گرفتن آنها از طریق روستا نیست بلکه قیام در شهرها است . " پروسه تدارک طولانی جنگ خلق و پیشرفت هایی که طی آن حاصل شده در خدمت سازمان دادن تعرض استراتژیک که شکل قیام دارد قرار میگیرد و باید بگیرد . "

این تصویری است که اتحادیه از راه انقلاب ایران ارائه میدهد ! در واقع خطوط اساسی راهی که انقلاب باید تا کسب قدرت سیاسی بیجا بد این چنین است : تعرض استراتژیک برای کسب قدرت سیاسی از طریق قیام مسلحانه شهری است ، پروسه تدارک و آماده سازی نیروها به منظور سازمان دادن چنین قیامی از طریق جنگ خلق پیش میرود . اما چرا ! بدین دلیل که از یکسو ایران به مثابه یک کشور تحت سلطه امپریالیسم بعریق ناموزون و معوج تکامل یافته و از سوی دیگر در قیاس با چین ، شهرها در اینجا رشد عظیمی کرده اند بطوریکه در هر گرگ‌هاگی ، این شهرها هستند که نقش کلیدی و تعیین کننده در تصرف قدرت سیاسی و تعیین تکلیف نهایی بازی میکنند .

روشن است که تبیین اتحادیه از راه انقلاب ایران آشکارا مبین درک اکنومیستی اش از مقوله راه انقلاب است . واقعیت این است که اتحادیه کمونیستها چه آنجائی که به طرح مسئله انقلاب در ایران یعنی به روند عمومی انقلاب میپردازد ، موضعی اکنومیستی اتخاذ میکند و چه آنجائی که می خواهد پروسه کسب قدرت سیاسی در ایران را بیان دارد ، بدلیل همین موضع اکنومیستی اش در تدوین استراتژی و تاکتیک انقلاب به دنباله روی از سیر حوادث و حرکات خود بخودی توده ها دچار مینود . در عین حال تبیین اتحادیه از راه انقلاب ایران این حقیقت را هم روشن می سازد که اتحادیه نه تصویری از فعالیت سیاسی کمونیستی و نقش عامل آگاه انقلاب دارد و نه توانسته است تجربیات انقلابات روسیه و چین را درک کند . اینک این مطالب را از نزدیک بررسی میکنیم .

### ۱- اکنومیسم در طرح مسئله انقلاب

اتحادیه کمونیستها در همان ابتدای مقاله اش قبل از آنکه به تبیین راه انقلاب یعنی راه کسب قدرت سیاسی بپردازد ، لازم دیده است نخست ماهیت و اهداف انقلاب را روشن ساخته و انعکاس

آنها در استراتژی پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی نشان دهد. از همین گام نخست اتحادیسه آشکارا موضعی اکتونومیستی اتخاذ میکند که همین مبنای انحرافی در طرح مسئله انقلاب، بناگزیر اتحادیه را در برخوردش به تدوین راه انقلاب به موضع اکتونومیستی می کشاند. در حقیقت اتحادیسه در طرح و حل مسئله انقلاب ایران اساسا از نقطه نظر یک نظریه پرداز اقتصادی حرکت کرده است و نه یک انقلابی مارکسیست. در بررسی اتحادیه از خصلت جامعه و تلاش او در کشف اهداف و عمیق انقلاب ایران، آنچه که جایی ندارد طبقات و مبارزه طبقاتی است. برای اتحادیه این اقتصاد است که پلافصل در درک محتوا و عمق مسئله انقلاب اهمیت تعیین کننده ای داشته و مبنای اساسی در تدوین استراتژی و تاکتیک می باشد. اتحادیه می نویسد: "مهمترین خصلت جامعه ما کسه در مشخص کردن اهداف انقلاب دموکراتیک و تدوین راه انقلاب باید در نظر گرفته شود، خصلت تحت سلطگی و نامزونی آن است." در اینکه در تدوین راه انقلاب می بایست به خصلت اساسی جامعه توجه داشت بحثی نیست، اما مسئله اساسی اینجا است که مضمون این رابطه چگونه است و مهمترین اینده چگونه از مشخص کردن خصلت جامعه به تدوین راه انقلاب می رسم.

اتحادیه مسئله را بدین نحو توضیح میدهد که مناسبات تولیدی که در جامعه ما حاکم بوده و موجب استثمار و فقر و فلاکت توده کارگر و تشدید استثمار دهقانان و خانه خرابی آنها میگردد و بطور کلی "جامعه را در عقب افتادگی و پوسیدگی" نگاه میدارد، انعکاسی است از رابطه ملل تحت سلطه و ملل مستعمر در اقتصاد جهانی امپریالیستی. و سپس ادامه میدهد که "اقتصادهای وابسته این کشورها مطلقا بر مبنای نیازهای سرمایه مالی و تحت کنترل آن رشد یافته است. این اقتصادها معجونی از وجوه تولیدی گوناگونی را شامل میشوند که سرمایه مالی آنان را در یک مجموعه و با تغییر و تحولاتی به خدمت خود درآورده است. بدین ترتیب، اقتصاد جامعه بطور معوج و از هم گسسته رشد کرده و بزرگت بخشهایی را میتوان یافت که در خدمت به هم و در پیوستگی با هم تکامل یافته باشند."

اتحادیه بالاخره ضمن توضیحاتی پیرامون این وضعیت اقتصادی و محایب بیمارگونگی و وابسته آن نتیجه میگیرد که "انقلاب هیچ معنایی ندارد مگر قطع کردن بند های این اقتصاد کمپرادوری و تجدید بنای تولید اجتماعی با منطبق پرولتاری. این هدف انقلاب است." و اینکه "هرگونه تکامل مستقلانه، موزون و انقلابی منوط به این گسست است."

بدین ترتیب اتحادیه پس از آنکه نظر خود را در باره خصلت جامعه و هدف انقلاب روشن مینماید، تاکید میکند که این هدف باید در استراتژی پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی منعکس شود. و برای آنکه عمق مسئله انقلاب و دنیواری تحقق اهداف انقلاب را نشان دهد می نویسد:

"طبقه کارگر فردای کسب قدرت سیاسی، این جامعه مریض و معوج را چگونه

و با چه پشتوانه ای متحول خواهد ساخت ؟ و با قطع بند های این جامعه با امپریالیسم ، چگونه سازمان تولید اجتماعی را بنا خواهد نمود ؟ با صنایع وابسته که طبقه کارگر در ارتباط با آن رشد یافته چه خواهد کرد ؟ .....  
 غرض از طرح این سئوالات فقط تاکید بر عمق مسئله انقلاب است و اینکه جامعه ، با هر " انقلابی " متحول و انقلابی نخواهد شد . \* ( ۲ )

همانطوریکه مشاهده می کنیم اتحادیه کمونیستها از همان آغاز از موضعی کاملا اگونیومیستی به طرح مسئله انقلاب می پردازد و تلاش میکند از همین موضع و در همین چهارچوب به راه کسب قدرت سیاسی پاسخ دهد . برای اتحادیه گویا تمام دشواری و عمق مسئله انقلاب در این خلاصه میگردد که چگونه می تواند اقتصاد جامعه ای که بطور معوج و از هم گسسته رشد کرده را متحول سازد و بند های ایسن اقتصاد کمپرادوری را از هم بگسلد و تولید اجتماعی را با منطبق پرولتری تجدید بنا سازد .

مارکسیستها که بسه تئوری مبارزه طبقاتی مجهزند و در برخورد با جامعه از نقطه نظر طبقاتی پرولتاریا حرکت می نمایند از این شیوه ها و متدهای اگونیومیستی بسیار بدور اند . از نقطه نظر مارکسیسم مبارزه طبقاتی نیروی محرکه تکامل جوامع طبقاتی و تولید هرگونه تبیین و تحولی محسوب میشود هدف مارکسیستها از بررسی جامعه تعبیر و تفسیر آن بطور کلی نیست . آنها هم خود را مصروف ارائه یکرشته طرحها و برنامه های خیالپردازانه برای بهبود نظم اجتماعی نمی کنند . آنها در عین اینکه از موضع یک طبقه اجتماعی معین ( طبقه کارگر ) به بررسی انتقادی جامعه می پردازند ، خواهان تحولات انقلابی در راستای منافع و اهداف این طبقه اند . مارکسیستها تئوری مبارزه طبقاتی را تنها پذیرش دیکتاتوری پرولتاریا و انهدام جامعه طبقاتی بسط میدهند . از همین رو است که در طرح مسئله انقلاب از این موضع حرکت می کنند که چگونه میتوانند مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را تا حصول بسه دیکتاتوری پرولتاریا و انهدام جامعه طبقاتی و برپائی سوسیالیسم و کمونیسم هدایت نمایند . دشواری مسئله در تشریح واقعی و بیان روشن روند مبارزه طبقاتی تا دیکتاتوری پرولتاریا است . برای بیک مارکسیست تحولات انقلابی جامعه تنها در ارتباط با چنین روندی جایگاه واقعی خویش را می یابد .

اما برای اتحادیه قضیه اصولا طور دیگری مطرح است . او اگر چه بد رستی به برخی از جنبه های زندگی اقتصادی ایران اشاره دارد ، با اینحال از یاد می برد که هدف مارکسیستها از تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه قبل از هرچیز شناخت طبقات و ماهیت و محتوای مبارزه طبقاتی یعنی دست یابی به کلید هرگونه تحول انقلابی در جامعه است تا در پرتو آن بتوانند دگرگونیهای اجتماعی را در راستای هدف نهائی پرولتاریا روشن سازند . اتحادیه با مشاهده تکامل ناقص و نسازم و ناهمگامی جامعه و از هم گسسته بودن بخشهای مختلف اقتصادی بلافاصله چهره یک نظریه پرداز اقتصاد میانهم خرد و بورژوازی را بخود میگیرد و مانند بسیاری از ناسیونالیستهای خیالپرداز به پیچیدن نسخه های

خیالپردازانه برای شغای این جامعه " بیمار " می پردازد و با تیختر اعلام می کند که " انقلاب هیچ معنی ندارد مگر قطع کردن بند های حیات این اقتصاد کمپادوری و تجدید بنای این تولید اجتماعی با منطق پرولتری " .

حال اگر از اتحادیه پرسیده شود که بر اساس کدام معیار و یا چه فاکتورهای عینی ، هدف انقلاب را بدین گونه فرموله میکند ، او بلافاصله همان روایات و کلی بافیهای اکتونومیستی در باره انقلاب را برای ما بازگو میکند :

" برای پرولتاریای آگاه روشن است که مناسبات حاکم بر جامعه ایران در ارتباط لا ینفک با سیستم سرمایه بین المللی امپریالیستی شکل گرفته و بنابراین انقلاب هیچ معنایی کمتر از این قطع رابطه نخواهد داشت . هرگونه تکامل مستقلانه ، مزون و انقلابی منوط به این کسست است ، کسستی عمیق ، نه صوری : یعنی ناپسود کردن و محو مناسبات کمپادوری حاکم و مناسبات نیمه فئودالی موجود که بطور کلی

.....

اکنونیستها در طرح و حل مسئله انقلاب ، و تجزیه و تحلیل کل پروسه انقلاب همواره این حکم مارکسیستی را که اقتصاد پایه مادی حرکت جامعه و بنیان آنرا تشکیل میدهد تحریف کرده و از آن — تعبیری ارائه میدهند که نقش و جایگاه تعیین کننده طبقات و مبارزه طبقاتی به مثابه نیروی محرکه حرکت جامعه مورد انکار قرار گرفته و بجای آن فعالیتها و حرکات اقتصادی جامعه موجد بلافصل درگرونیهای اجتماعی قلمداد میگردد و اینگونه جلوه گر میشود که گویا طبقات و مبارزه طبقاتی عنصر تبعی این تحولات بوده و باید در خدمت آن قرار گیرد - کلید راهگشای اکنونیستها در تبیین ماهیت و محتوای انقلاب ، اقتصاد و چگونگی توسعه و بهبود تولید اجتماعی است و نه وضعیت طبقات و مبارزه طبقاتی . در این نگرش ، کل پروسه انقلاب از نقطه نظر بسط و گسترش مبارزه طبقاتی تساهل حصول به دیکتاتوری پرولتاریا مورد توجه قرار نمی گیرد و یا در بهترین حالت به امری تبعی و فرعی مبدل شده که تنها بیانگر بازتاب ساده و مستقیم تخییرات و تحولات روند های اقتصادی معرفی میگردد . طبیعی است که با این نگرش انقلاب به معنی پاسخ مشخص به تعارضات اجتماعی در عرصه مبارزه طبقات درک نکرد بلکه صرفا از آنرو لازم می آید که راه توسعه و تکامل اقتصادی را هموار سازد .

در نقطه مقابل این نگرش کور اقتصادی ، مارکسیسم زنده و خلاق قرار دارد که با قاطعیت تمام بر این مہمل بافی های تئوریک خط بطلان میکشد و آنرا بیاد تمسخر میکشود . این درست است که اقتصاد پایه مادی حرکت جامعه و بنیان آنرا تشکیل میدهد ، و باز اینهم درست است که طبقات و مبارزه طبقاتی از درون تضاد های زندگی اقتصادی انسانها سر بیرون آورده اند ، با اینهمه از اینها این نتیجه را نمیتوان بدست آورد که پس سیاست و مبارزه طبقاتی تابع بی چون و چرای اقتصاد و قوانین

اقتصادی اند. بر عکس یا تقسیم جامعه به طبقات، این دیگر مبارزه طبقاتی است که به نیروی محرک و تحول بخش جامعه مبدل میگردد. این نیاز عام انسانها برای ارضای حوایج مادی زندگیشان نیست که بلافاصله آنها را وادار به تولید و گسترش نیروهای مولده شان و بالطبع تغییر مناسبات تولیدی شان می کند. با پیدایش طبقات نه تنها خود تولید اجتماعی به مبارزه طبقات مشروط میگردد و به آن گره می خورد، بلکه در عین حال هر تغییری در شیوه تولید جامعه اساسا به وساطت همین طبقات و مبارزه طبقاتی صورت میگیرد. بنا براین قوانین تکامل اقتصادی جامعه از طریق و با واسطه طبقات و مبارزه طبقاتی است که سیادت خود را بر حرکت جامعه اعمال می کنند و از سوی دیگر اقتصاد از مجرای مبارزه طبقاتی است که توسعه و تکامل یافته و بوساطت آن نیز متحول میشود.

در واقع ما در اینجا با دو پراتیک اجتماعی انسانها مواجه ایم - پراتیک تولیدی و پراتیک مبارزه طبقاتی. این دو پراتیک اجتماعی در عین داشتن رابطه ای دیالکتیکی با هم، هر کدام از قوانین مستقلی پیروی می کنند. اقتصاد اگرچه عامل اساسی و تعیین کننده کلیه روندهای اجتماعی است، اگر چه بمثابه یک ضرورت عینی کلیه فعالیت‌های اجتماعی انسانها را مشروط و معین میسازد، با اینهمه بازتاب قوانین اقتصادی در زندگی اجتماعی انسانها بطور ساده و مستقیم نبود، بلکه تنها از خلال حرکت طبقات و مبارزه طبقاتی خود را به منصفه ظهور میرسانند و موجودیت واقعی و عینی خویش را نیز از همین طریق بر حرکت جامعه و تکامل آن اعمال میکنند. در عین حال طبقات و مبارزه طبقاتی اگرچه زبان گویای تضادها و تعارضات زندگی اقتصادی اند، اما ابزاری مردم و مکانیکی نیستند. مبارزه طبقاتی دینامیسم زنده و فعالی است که به مثابه نیروی محرکه جامعه و عامل اساسی در تحول و دگرگونی های اجتماعی و اقتصادی نقش ایفا میکند.

برای مارکسیستهای انقلابی بر خلاق نظریه پردازان اقتصادی، مطالعه اقتصاد و پراتیک تولید اجتماعی از آن جهت مطرح است که آنها میخواهند از تجزیه و تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه، به شناخت طبقات و محتوای مبارزه طبقاتی دست یابند و از آنجا روند تحولات انقلابی را از نقطه نظر منافع آتی و آتی پرولتاریا در پرتو خصلت مبارزه طبقاتی ترسیم نمایند.

اگر به شیوه برخورد مارکس و انگلس در ارزیابی از نظام سرمایه داری توجه کنیم، منطق برخسورد آنها به جامعه سرمایه داری به غیر از این نبود. نزد مارکس و انگلس بررسی اقتصاد سرمایه داری فی نفسه مطرح نبود، در عین اینکه آنها سوسیالیسم را هم بعنوان داری درد جامعه سرمایه داری تجویز نکردند. سوسیالیسم آنها بقول انگلس "در درجه اول محصول بینشی است که بر پایه تضاد های طبقاتی حاکم در جامعه امروز، تضاد میان صاحبان تولید و آنها که فاقد همه چیزانند، یعنی میان سرمایه داران و مزدوران، و از سوی دیگر بر پایه هرج و مرج حاکم بر تولید قرار دارد." (تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم)

در واقع مارکس و انگلس از موضع طبقه کارگر و در جهت رهایی این طبقه از استثمار سرمایه داری، جامعه سرمایه داری را مورد انتقاد قرار دادند. هدف آنها قبل از هر چیز مکتشف ساختن ماهیت و محتوای مبارزه طبقاتی در جامعه نوین سرمایه داری بود. آنها با اتکا به درک مادی شان از تاریخ نشان دادند که سوسیالیسم نتیجه اجتناب ناپذیر مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی است. به دلیل همین نگرش است که انگلس مقاله فوق الذکر را با این جملات به پایان میرساند: "انجام امر آزادی جهان، رسالت تاریخی پرولتاریای نوین است. شناخت شرایط تاریخی و همراه با آن شناخت مبارزه رهایی بخش و آگاه نمودن طبقات استثمارشونده امروز که رسالت شرکت در این مبارزه را دارند، به شرایط و طبیعت عملشان، وظیفه بیان تئوریک جنبش پرولتری یعنی وظیفه سوسیالیسم علمی است." لنین نیز در برخورد به مسئله انقلاب در روسیه همین منطق و نگرش را بکار گرفت. هدف لنین از بررسی شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه روسیه، قبل از هر چیز دست یابی به خصلت اساسی جامعه یعنی روشن ساختن محتوای تاریخی - مشخص مبارزه طبقاتی در روسیه بود. روشن ساختن آن تضادی بود (تضاد اصلی) که هرگونه تحول انقلابی و تعمیق و گسترش مبارزه طبقاتی در راستای هدف نهایی پرولتاریا به آن مربوط میگردد. لنین در پرتو محتوای مبارزه طبقاتی در روسیه بود که توانست ضمن تشریح روند انقلاب روسیه، دورنمای انقلاب و مراحل آنرا بدقت ترسیم نماید. شیوه برخورد لنین در طرح و حل مسئله انقلاب در روسیه و تبیین روند عمومی انقلاب فرسنگها پس از شیوه های مرسوم اکتونومیستی، ولنتاریستی و آنارشیمی فاصله داشت.

بررسی شرایط اقتصادی - اجتماعی روسیه اگر چه نشان میداد که روسیه سرمایه داری است و بنابراین سرنوشت قطعی و نهایی انقلاب به مبارزه طبقاتی پرولتاریا با بورژوازی مربوط است، با این همه لنین از این واقعیت پلافاصله این نتیجه را نگرفت که پس مبارزه طبقاتی در روسیه بطور مشخص بر محور حل تضاد کار و سرمایه دور میزند و وظیفه انقلاب هم بطور مشخص انهدام نظام سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم است. لنین بجای ارائه یک چنین طرحهای ذهنی و عبارت پسرردازی انقلابی، نخست خود مبارزه طبقاتی موجود را مبنای حرکت خود قرار داد و با در نظر داشتن مجموعه شرایط اقتصادی - اجتماعی روسیه، محتوای تاریخی - مشخص مبارزه طبقاتی را تضاد میان جامعه بورژوا - دموکراتیک با بقایای فئودالیسم، بطور مشخص رویینای کهنه تزاریم، (تضاد خلق با فئودالیسم) اعلام داشت و نشان داد که خواه منافع آبی و خواه منافع آبی پرولتاریا در رسیدن به هدف نهایی ضرورت یک انقلاب بورژوا - دموکراتیک را نه تنها لازم بلکه حتمی ساخته است.

در واقع تعیین خصلت اساسی جامعه روسیه و روند تحولات اقتصادی - اجتماعی از کانال مبارزه طبقاتی راهنمای لنین در تعیین استراتژی و تاکتیک انقلاب روسیه و چگونگی گذار از دموکراسی پسه سوسیالیسم بود. در پرتو یک چنین ارزیابی بود که لنین توانست بدروستی خصلت و نیروهای محرکه

انقلاب روسیه ، ترکیب طبقاتی دولت موقت انقلابی و اقدامات آنرا روشن ساخته و ماهیت احزاب و نیروهای سیاسی و نقش هریک را در روند گسترش انقلاب بیان دارد و اتحادها و ائتلافهای معینی را میان پرولتاریا و دیگر طبقات بر محور ضرورت‌های پیشروی چنین روندی سازمان دهد .

رفیق مانوتسه دون نیز بعنوان يك مارکسیست - لنینیست خلاق و پویا ، بهمین شیوه با انقلاب چین برخورد کرد . مائو هرچند به حل مسئله انقلاب چین ، یعنی به حل مسئله انقلاب در يك کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودالی نائل آمد ، اما نتایج کار ثنوریکش برای جنبش کمونیستی بین المللی میراث عظیمی است . مائو در مقاله " انقلاب چین و حزب کمونیست " بطرز روشنی مسئله انقلاب در کشورهای زیر سلطه امپریالیسم را طرح و حل کرد . مائو بیان داشت که کلید اصلی در حل مسئله انقلاب چین ، شناخت خصلت اساسی جامعه و پیدا کردن تضاد اصلی جامعه که هرگونه تحسول انقلابی جامعه در راستای هدف نهایی پرولتاریا به آن بستگی دارد ، است . مائو ضمن نشان دادن خصلت نیمه مستعمره - نیمه فئودالی چین ، روشن ساخت که تضاد خلق با سلطه امپریالیستی ( از نظر عددی تضاد ) محور اساسی مبارزه طبقاتی در چین را تشکیل داده و کلیه صفیند یهای طبقات را معین می نماید . مائو با توجه به شناخت اش از محتوای مبارزه طبقات در چین بود که از یکسو توانست دشمنان انقلاب ، نیروهای محرکه و خصلت انقلاب و از سوی دیگر دورنمای بعدی انقلاب تا حصول به دیکتاتوری پرولتاریا را بدقت تشریح نماید .

رفیق مائو سپس در مقاله " در باره دموکراسی نوین " به شرح تفصیلی نظراتش در باره انقلاب چین پرداخت و به نحو صریحی شرایط و عوامل تاریخی را که ضرورت انقلاب بورژوا - دموکراتیک نویی در چین را - بمثابه اولین مرحله از انقلاب بی وقفه ای که باید تحت رهبری پرولتاریای انقلابی - همه پیش برد ، نمود - مطرح میساختند ، تشریح کرد . مائو در این مقاله طرفداران راه تکامل سرمایه داری و برقراری دیکتاتوری بورژوازی را بیاد حمله گرفت و نشان داد که چه شرایط داخلی چین و چه شرایط بین المللی این اجازه را نمیدهند که چین راه توسعه سرمایه داری را برگزیند . در عین حال مائو دست رد به سینه " قافیه بافی چپ " زد که مدعی بود چین میتواند بدون گذار از انقلاب دموکراتیک نوین بسمت انقلاب سوسیالیستی حرکت نماید . مائو در این باره نوشت :

" چنین نظریاتی که مراحل انقلاب را با هم مخلوط می کنند ، از کوشش که در برابر وظیفه کنونی لازم است می گاهند ، به نوبه خود بسیاری از بخش است . این درست است اگر گفته شود که از دو مرحله انقلاب ، مرحله نخستین شرایط مرحله دوم را فراهم میسازد و هر دو مرحله باید بهم متصل باشند ، بدون اینکه امکان داده شود يك مرحله دیکتاتوری بورژوازی میان آنها فاصله افتد . ایین است تئوری مارکسیستی تکامل انقلاب . این ادعا که انقلاب دموکراتیک دارای



وظیفه معینی نیست و زمان معینی بدان اختصاص ندارد و وظیفه دیگری مثلاً وظیفه انقلاب سوسیالیستی را - که تنها میتوانند در زمان دیگری انجام یابد - میتوان همراه با وظیفه انقلاب دموکراتیک انجام داد و این را "انجام دو انقلاب بیکباره" نامیدند، یک پندار واهی است که انقلابیون واقعی آنرا نمی پذیرند \*

اما اتحادیه کمونیستها چه میکند! او حسب المعمول همه اکونومیستها و برنامه ریزان اقتصادی از بررسی وضعیت اقتصادی - اجتماعی جامعه میخواهد بسلافاصله خصلت و هدف انقلاب را روشن سازد و از آنجائی که اقتصاد ایران را یک اقتصاد وابسته کمبرادوری و ناموزون می بیند این نتیجه را استنتاج میکند که پس هدف انقلاب شفای این اقتصاد بیمار و وابسته است و اینهم به تصور اتحادیه یعنی گسست از وابستگی و تکامل مستقلانه و موزون جامعه - خوب! طبیعی است که هنگامی کسه مسئله انقلاب با منطقی اکونومیستی طرح میگردد طبعاً پاسخ اکونومیستی هم دریافت می کند و قصد مسلم با این نگرش نه جنبه طبقاتی انقلابی که در پیش روی است درک میشود و نه سیر تحول جامعه از دموکراسی به سوسیالیسم مورد توجه قرار میگیرد، نه موقعیت طبقات و احزاب سیاسی روشن میگردد و نه اتحادها و ائتلافهایی که لازمه پیشرفت انقلاب است فهمیده میشود. در یک کلام اکونومیسم در پاسخ به این مسائل به تمام معنا فلج میگردد و دست آخر مجبور میشود به عبارت پردازی و جبار و جنجال روی آورد \*

اتحادیه کمونیستها در مقاله "طبقه کارگر و قدرت سیاسی" بویژه در این زمینه ها آنچنان بسسه اغتشاش فکری و آشفته گوئی عریانی دچار است که حتی قادر به پاسخگوئی به هیچ یک از مسائل فوق نمیکردد. اتحادیه اگرچه به ضرورت انقلاب دموکراتیک نوین بعنوان مرحله اول انقلاب معترف است، اما بدلیل منعلق اکونومیستی اش از درک ماهیت این انقلاب ناتوان است، تا آنجا که دیکتاتوری خلق تحت رهبری پرولتاریا را یک شکل از دیکتاتوری پرولتاریا مینامد و شاید بهمین خاطر باشد که حتی سلمه ای از چگونگی گذار انقلاب از مرحله دموکراتیک به مرحله سوسیالیستی بزبان نمیآورد که گوئی بسا انقلاب دموکراتیک نوین انقلاب از نقطه نظر پرولتاریا به پایان میرسد. ضمن اغتشاش فکری و سردرگمی در ارزیابی از موقعیت و نقش طبقات، رابطه طبقات انقلابی با پرولتاریا و میزان و دامنه وحدت اراده آنها با پرولتاریا و خلاصه در توضیح چگونگی اتحادها و ائتلافها بطرز مشهودی بچشم میخورد \*

در واقع در دستگاه تفکر اکونومیستی اتحادیه انقلاب دموکراتیک نوین از مضمون واقعی اش تهی شده و بدل به چیز پوچ و مبطلی میشود. در این نگرش انقلاب دموکراتیک از تکامل ناموزون و وابسته اقتصاد نتیجه گرفته میشود که قرار است اقتصاد بیمار را شفا بخشد. فقط این باقی میماند که یسک اقتصاد دان مجرب پیدا شود و برنامه چگونگی این تحول اقتصادی طرح ریزی نماید.

آری! این چنین است شاهکار تئوریک جریانی که خود را کمونیست اسمی مینامد. این مدعیان

سردمداری در مبارزه با " مشی چریکی " اکنون کهن از سالها " تجربه اندوزی " و " سنتز تجارب پرولتاریای جهانی " قصد تبیین راه انقلاب ایران را نموده اند ، نشان داده اند که در درک و کار بست ابتدائی ترین مقولات مارکسیستی به چه افلاس شوریک و فقر سیاسی عظیمی دچارند .

در اینجا بيمورد نخواهد بود که در توضیح نگرش کمونیستهای انقلابی به مسئله انقلاب ایران ، بویژه برای آشنائی جریاناتی از جمله اتحادیه کمونیستها که تلاش دارند بر کار شوریک بنیان گذاران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران برده افکنند و آنرا تحریف نمایند ، به دیدگاههای رفیق احمدزاده که در مقاله " مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک " منعکس است ، رجوع نمائیم .  
در مقدمه ای که در سال ۱۳۵۱ بر کتاب فوق الذکر نگاشته شده است میخوانیم :  
" رفیق ( منظور رفیق احمدزاده است ) با دورنگری يك مارکسیست ، بی آنکه به تخیل یا ذهنیت در غلطد ، دقیقاً تا جایی که تجارب مجال پیش بینی به ما میدهد ، خطوط کلی روندی را که مبارزه مسلحانه تا توده ای شدن و آنگاه تحقق آزادی و سوسیالیسم در پیش دارد ترسیم میکند . "

همانطوریکه مقدمه متذکر گردیده ، در کتاب رفیق احمدزاده راه انقلاب چه به معنای وسیع کلمه و چه به معنای اخص آن بطرز موجز و دقیق بیان گردیده است . مبارزه مسلحانه بمناب عالی تریس شکل مبارزه انقلابی ، در جریان تکامل اش توده ای میگردد و سرانجام به آزادی از قید و بند هسا ، و ستم و استثمار جابرنه سلطه امپریالیستی منتهی میشود . رهائی از سلطه امپریالیسم در تداومش به آزادی از هرگونه قید و بند و ستم و استثمار طبقاتی یعنی سوسیالیسم منتهی میشود .

در واقع همه توجه رفیق احمدزاده در این کتاب بر تجزیه و تحلیل روند انقلاب و تشریح چگونگی تصرف قدرت سیاسی و حل کلیه مسائلی که در این رابطه مطرح می باشند ، معطوف گردیده است . رفیق از بررسی شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران در پی چاره جویی برای اقتصاد " بیمار " نبود ، تا آنکه بتواند راهی برای " تجدید بنای تولید اجتماعی با منطق پرولتری " بیابد . این عبارت پردازیهایی شبه مارکسیستی زیننده اکونومیستهای است که مارکسیسم را تا سطح لیبرالیسم تنزل داده و با آن دساز می سازند . برای رفیق احمدزاده تجزیه و تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران صرفاً از آن جهت مطرح بود که میخواست این مسئله را روشن سازد که با اصلاحات ارضی در ایران و بسا ناپودی فنودالیسم بر سر جامعه نیمه مستحرمه - نیمه فئودالی ایران چه آمده است . آیا این تحول تضاد اصلی جامعه را ، تضاد خلق با امپریالیسم ، تغییر داده یا بر شدت آن افزوده است ؟ آیا بر اثر این تحول زمینه هسای مبارزه مسلحانه در روستا از بین رفته یا آنکه سرکوب گردیده است ؟ رفیق احمدزاده در کتابش با افشای هدف اصلاحات ارضی بروشنی نشان داد که این تحول به وحدت تاکتیکی و موقتی میان امپریالیسم و فنودالیسم پایان بخشید و فنودالیسم را که در گذشته

تکیه گاه عده سلطه امپریالیسم در ایران بود، بکنار نهاد بورژوازی کمپرادور و بوروکرات را به تکیه گاه عده اجتماعی سلطه امپریالیسم مبدل ساخت. در عین حال اصلاحات ارضی اگر چه به استثمار فئودالی در روستاها بطور عده پایان بخشید اما بلافاصله استثمار و چپاول امپریالیستی را جایگزین آن ساخت. مسئله ارضی همچنان حل نشده باقی ماند و تضاد دهقانان نیمه صرف با فئودالیسم در تضاد دهقانان با مائین دولتی وابسته به امپریالیسم جمع گردید.

این چنین بود که رفیق احمدزاده نقش اصلاحات ارضی در تحول جامعه را که تبدیل جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودالی ایران بیک جامعه نوستعمره امپریالیستی، بمثابة جزء ارگانیک از سیستم جهانی امپریالیسم، است افشا ساخت و این را نشان داد که در نتیجه اصلاحات ارضی تضاد اصلی جامعه نه تنها تغییر نکرده بلکه بر حدت و شدت آن افزوده گردیده است. در عین حال او اینها هم روشن ساخت که بر اثر این تحول زمینه عینی انقلاب نه تنها در روستاهای کشور از بین نرفته بلکه " رژیم بحالت ماهیت خود، تنها با سرکوب و ستم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هر چه بیستر و گسترش فئودال شاخه های خود در روستاها و بسط سلطه بوروکراسی فاسد، میتواند بسته سرکوب زمینه انقلاب در روستاها دست بزند "

و بالاخره رفیق احمدزاده در پایان تحلیل اش از شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران این نتیجه را خلاصه میکند: " در حقیقت با استقرار سلطه امپریالیستی، تمام تضاد های درونی جامعه تحت شعاع این تضاد قرار گرفته اند. تضادی که در معیاش جهانی گسترش دارد. تضاد خلق پسا امپریالیسم. در نیم قرن اخیر، مبین ما شاهد گسترش این تضاد، سلطه روز افزون امپریالیسم بوده است. سرکوبه تحولی می بایست این تضاد را حل کند و حل این تضاد یعنی استقرار حاکمیت خلق و سرنگونی سلطه امپریالیستی "

حال اثر این تحول تضاد اصلی جامعه را تغییر نداده و مبارزه طبقاتی همانند گذشته بر محور تضاد خلق با امپریالیسم دور می زند، آیا در کیفیت مبارزه طبقاتی تغییری ایجاد کرده است؟ رفیق احمدزاده در بررسی اش از اصلاحات ارضی این نکته را هم روشن می سازد و نشان میدهد که در اثر این تحول نزدیکی بیشتری میان پرولتاریا و دهقانان ایجاد گردیده است. در عین حال اصلاحات ارضی ضمن نابودی فئودالیسم بمثابة یک شیوه تولیدی مسلط، سرمایه داری ملی را نیز بتدریج منهدم کرده و با منحصر کردن هرگونه شیوه تولید سرمایه داری به سرمایه داری وابسته، بیش از پیش تضاد میان پرولتاریا و خرده بورژوازی شهری را تحت شعاع تضاد آنها با سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک و سلطه امپریالیستی قرار داده است.

بدین ترتیب این حقیقت هر چه بیشتر آشکار گردید که این تنها طبقه کارگر است که می تواند و باید در مقام پیمانگ همه استثمارشوندگان و ستم دیدگان جامعه قرار گیرد و این آلترناتیو پرولتاریایی

انقلابی است (دموکراسی نوین) که میتواند به ستم و استثمار امپریالیستی پایان بخشد و راه را برای نابودی هرگونه ستم و استثمار طبقاتی هموار نماید. این تحول اگر چه ماهیت انقلاب را بنابینه یک انقلاب بورژوا - دموکراتیک نوین تغییر نداده، اما انقلاب ما را در قیاس با انقلاب دموکراتیک نوین در یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودال یک پله به انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی نزدیکتر کرده است.

بدین ترتیب می بینیم رفیق احمدزاده با شیوه نگرش یک مارکسیست به طرح و حل مسئله انقلاب پرداخت و با تجزیه و تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران، مشکلات فانه و دقیق وضعیت طبقات و مبارزه طبقاتی را از نقطه نظر طبقاتی پرولتاریا تشریح ساخت و ضمن روشن ساختن محتوای تاریخی - مشخص این مبارزه در راستای هدف نهائی پرولتاریا - تبدیل جامعه نو مستعمراتی امپریالیستی به یک اجتماع دموکراتیک نوین - حلقه اصلی مبارزه انقلابی در ایران را که هرگونه تحول انقلابی و انکشاف مبارزه طبقاتی منوط به حل آن است را مشخص ساخته و تضاد خلق با امپریالیسم را محور مبارزه طبقاتی در ایران اعلام داشت. او با توجه باین واقعیت توانست خصلت و دورنمای انقلاب را ترسیم نماید. (۲)

ادامه دارد

### توضیحات:

۱ - چه این قطعه و چه قطعاتی که بعداً می آید، همه اینها از مقاله "طبقه کارگر و قدرت سیاسی" مندرج در نشریه حقیقت، دوره دوم، شماره های ۴ و ۳ اخس گردیده اند.

۲ - در شیوه برخورد اتحادیه با مسئله انقلاب هیچ چیز تازه و جدیدی وجود ندارد. ما خود به اینگونه بینشهای اکتونومیستی در طرح و حل مسئله انقلاب دچار شدیم و اتحادیه میتواند به مراجعه به برخی آثار سازمانی ما طی سالهای ۶۰ - ۵۸ با اینگونه بینشهای اکتونومیستی آشنائی یابد. اما متأسفانه "عقل سلیم" اتحادیه که در بحث راه انقلاب تازه کاراست، با و این اجازة را نداد که از خطاها و انحرافات تنویک ما از موازین اعلام شده در سال ۴۹ در طی این سالها درس گرفته و از تکرار آنها اجتناب ورزد.

۳ - اپورتونیستها بویژه طی ده سال اخیر در مبارزه علیه " خلقیون " همواره سعی کرده اند به مباحثات مارکسیسم در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم - بویژه به مباحثات لنین با نارد ونیسم و جریانات درونی سوسیال دموکراسی روسیه - استناد جویند . اینان بر علیه " خلقیون " کارناوالی بنام مبارزه ایدئولوژیک براف انداخته تا ثابت کنند که ایران هم بعد از اصلاحات ارضی به جرگه کسورهای سرمایه داری وارد گردیده است و بنابراین در شرایط ایران هم تضاد کار و سرمایه محسور مبارزه طبقاتی را تشکیل میدهد . اینان در حقیقت با یکارگیری شیوه ها و بینشهای اسکولاستیکی نقد دارند جنبش کمونیستی را یکقرن به عقب بکشند تا بدین وسیله عقب ماندگی فکری و جهل سیاسی خویش را توجیه نمایند . اینان ظاهراً از یاد برده اند که مجادله لنین با نارد ونیسم و دیگر جریانات کهنه فکری در روسیه در باره توسعه سرمایه داری در روسیه به دوره ای تعلق دارد که سرمایه داری توانسته بود در اروپا بسط و گسترش یافته و در روسیه تازه در حال رشد و توسعه بود . مربوط به دوره ای است که نهضت کمونیستی بین المللی مبانی و بنیادهای تئوریک خویش را استحکام بخشیده و در پی ایجاد و تحکیم احزاب کمونیست کارگری توده ای بود .

اما طی قرن اخیر و بویژه بعد از جنگ جهانی اول عصر نوینی در تکامل سرمایه داری آغاز گردیده است - ظهور امپریالیسم بنشابه بالاترین مرحله تکامل سرمایه داری که بر بنیاد انحصارات ، سرمایه مالی و الیگاری مالی ، صدور سرمایه و مستعمرات و نیمه مستعمرات شکل گرفته ، در عین حال عصر سیادت سرمایه داری جهانی نیز هست . این سیستم سرمایه داری جهانی که کشورهای امپریالیستی مستعمرات ، نیمه مستعمرات و نوستعمرات را دربر میگیرد ، خود نیز بر بنیاد مبارزه طبقاتی میسران پرولتاریا و بورژوازی قرار دارد . از این رو محتوای تاریخی مبارزه طبقاتی در عصر ما ، مبارزه میان سرمایه داری و سوسیالیسم است . پرولتاریا و بورژوازی دو طبقه بین المللی را تشکیل میدهند و جنبش کمونیستی به تمام معنا بین المللی گردیده است . بدین ترتیب وظیفه ای که در برابر کمونیستها نشورهای مختلف قرار میگیرد ، این است که قبل از هر چیز روشن سازند که در هر کدام از این حلقه زنجیره سیستم جهانی سرمایه داری انقلابات چگونه در جهت هدف نهائی، یعنی انهدام سرمایه داری جهانی ، برپائی سوسیالیسم و کمونیسم در مقیاسی جهانی ، توسعه و تکامل می یابند .

آری زمینه ها تغییر کرده اند ، روند انقلابات بویژه بعد از ظهور روزیونیسم و تسلط آن بر سوری و بعداً در چین فوق العاده پیچیده و بغرنج تر شده ، اما اپورتونیستها بجای روشن ساختن چگونگی پیشرفت انقلابات در جهت هدف نهائی پرولتاریا ، جنبش را یک قرن به عقب کشیده و مباحثاتی را پیش می کشند که صرفاً بیگانگی آنها را با روند انقلاب در عصر حاضر نشان میدهد .

## جنگ و انقلاب

بدنبال قبول قطعنامه ۵۶۸ سازمان ملل از جانب رژیم جمهوری اسلامی ایران و برقراری آتش بس در جنگ ایران و عراق، ما شاهد هیاهوی بسیار پیرامون این آتش بس، غلغل و نتایج آن در میان جریان‌های سیاسی "چپ" هستیم. این جریان‌ها صرف نظر از هر درکی که از ماهیت این جنگ، مسائل گریه‌های آن و رابطه آن با منافع و اهداف رژیم جمهوری اسلامی دارند، یک ادراک عمومی از نتایج این آتش بس بر موقعیت کنونی رژیم جمهوری اسلامی و روند مبارزه انقلابی در ایران ارائه می‌دهند. کلیه مباحثات دلالت بر این امر می‌کند که با پایان یافتن جنگ ایران و عراق و ناتوانی جمهوری اسلامی در ادامه این جنگ، رژیم در سرانجام سقوط قطعی فرار نکرده و در موقعیت فوق‌العاده آسیب‌پذیری قرار دارد و در مقابل "مساعدترین موقعیت" برای انقلاب ایران فراهم رسیده و "لحظات حساس و سرنوشت‌ساز" و "موقعیت تاریخی" در برابر انقلاب ایران کشیده شده است. با این چنین ارزیابی از پیامدهای حاصل از آتش بس و چشم انداز تحولات سیاسی است که این نیروها هر یک طی بیانیه یا قطعنامه‌ای مردم را به انقلاب و تشدید مبارزه مستقیم علیه رژیم جمهوری اسلامی فرا خوانده و به تشریح "وظایف جدید" یا "وظایف پس از جنگ" خود پرداخته‌اند.

با خواندن این بیانیه و قطعنامه‌ها که جملگی حکایت از تکوین یک موقعیت انقلابی در جامعه دارند، طبیعتاً برای هر کس این مسئله مطرح می‌گردد که آیا تصویری که این جریان‌ها از یک اوضاع وسیعاً متحول سیاسی می‌دهند با سیر محتمل تحولات سیاسی در ایران انطباق دارد، آیا برآستس قطع جنگ در جبهه‌های ایران و عراق جامعه را در یک "نقطه تحول تاریخی جدید" قرار داده است، آیا با قبول آتش بس، رژیم جمهوری اسلامی در آنچنان موقعیت شکننده‌ای قرار گرفته که یک "فرصت تاریخی دیگر" برای سرنوشت آن فراهم شده است و آیا با ناتوانی رژیم در ادامه جنگ، مردم در آنچنان موقعیت تعرضی قرار گرفته‌اند که قادرند به مبارزات وسیع‌توده‌ای علیه رژیم دست

زند، و بالاخره آیا قطع جنگ برابر است با پایان عمر رژیم جمهوری اسلامی؟ بی تردید پاسخ به این سئوالات نیازمند طرح يك سؤال پایه ای تری است و آن اینکه چه رابطه عینی و مشخصی میان جنگ رژیم و گسترش مبارزه انقلابی در ایران وجود دارد؟ تنها در پرتو پاسخ به این سؤال است که میتوان روشن نمود که اکنون با پایان گرفتن این جنگ، چه تغییراتی در وضعیت سیاسی ایران ایجاد میگردد.

رابطه جنگ و انقلاب که همواره و در هر شرایط تاریخی میتواند مطرح باشد، مسئله بسیار با اهمیت و در عین حال بسیار پیچیده ای است که شناخت این رابطه نیازمند يك بررسی عینی و مشخص از این دو پدیده اجتماعی در هر موقعیت خود ویژه تاریخی است. طبیعا همین مسئله در مورد رابطه جنگ ایران و عراق با انقلاب در ایران نیز مصداق دارد. آنچه مسلم است جنگ ایران و عراق یکا مسئله انقلاب در ایران و متقابلا روند مبارزه انقلابی در ایران با قطع یا تداوم این جنگ نمی تواند بی ارتباط باشد، حتی هر فرد اندک آگاه سیاسی می تواند تاثیرات متقابل این دو را حداقل در سطوحی درک کند. فی المثل اثرات و پیامدهای فاجعه بار این جنگ بر زندگی اقتصادی و اجتماعی مردم و بالطبع بر مبارزاتشان، واقعیاتی است که میتوان با چشم هم دید. این جنگ که به جرئت میتوان از آن بعنوان یکی از خونبارترین و دردمنشانه ترین جنگهای امپریالیستی تاریخ معاصر سخن گفت، متجاوز از صد ها هزار کشته و میلیونها نفر زخمی، معلول و آواره بر جای گذاشت، شهرها را ویران ساخت، بسیاری از محرومان جامعه را به پرتگاه سقوط و نیستی فرستاد، هزینه های کمر شکنی را بر کرد، زحمتکشان سرشکن نمود، قلبهای اندوهگین بسیاری بر جای نهاد که در سوگ عزیزان نسته اند. رژیم به بهانه این جنگ به صلح محیثت و حداقل دستفزد کارگران و توده های زحمتکش هجوم آورد، بیکارسازی را سیاست عمومی خود نمود، دسته دسته نیروهای مولد جامعه را از کارخانه ها و مزارع بیرون کشید و به صلح های جنگ روانه ساخت، هرگونه اعتراض مسردم در مقابل با جنگی که در آن هیچگونه منافعی ندارند را به خون کشید، انقلابیون را به جوخه اعدام سپرد، سیاه ترین فضای اختناق و ارعاب را در جامعه معمول داشت و ....

طیعا با پایان گرفتن این جنگ در وضعیت عمومی مردم و در مبارزه و مقاومتشان در برابر رژیم جمهوری اسلامی، و همینعلیر در شکل و شیوه عمل رژیم، بدین لحاظات تغییراتی ایجاد میگردد اما اگر رابطه جنگ با زندگی مبارزاتی مردم بخواهد در همین محدوده های صوری و فرمالیستی آن درک گردد، قطعاً رابطه جنگ و انقلاب هنوز بدستی درک نشده و مسئله فوق پاسخ مشخص نگرفته است و در واقع این حد شناخت هنوز هیچ مسئله جدی را برای انقلاب نمیتواند حل کند. در طرح درست مسئله، قبل از هر چیز جنگ و انقلاب باید بمنابۀ دو پدیده عینی اجتماعی بطور مستقل ارزیابی شده آنگاه در پرتو روشنایی پایه طبقاتی و ماهیت واقعی این دو روند، تاثیرات متقابل

یا کره خوردگی این دو روند بلحاظ حرکت اعداد با یکدیگر نشان داده شود. بدین منظور اولاً، باید دید در جنگ ایران و عراق منافع چه طبقاتی با هم کره خورده است و هدف این طبقات از این جنگ چیست و با حل این تضاد چه تغییری در وضعیت طبقات متخاصم ایجاد میگردد و ثانیاً، انقلابی که در پیش‌روی است چه نوع انقلابی است، ماهیت آن چیست، طبقات درگیر در آن کدامند و بسا پیشرفت انقلاب چه وضعیت نوینی ایجاد میگردد. تنها در این صورت است که میتوان روشن نمود این دو پرسه چه رابطه مشخص و عینی با یکدیگر دارند.

جنگ ایران و عراق، جنگی است ماهیتاً امپریالیستی که اهداف و منافع امپریالیستها را در منطقه دنبال میکند. این جنگ که توسط دولت ایران و عراق پیش برده میشود، اگر چه در آغاز جنبه منطقه‌ای داشت و گروه‌بندی‌های امپریالیستی معینی در ارتباط با آن شکل گرفته بود، اما با توجه به اهمیت استراتژیک منطقه و این امر که تشدید و گسترش این جنگ منافع کل امپریالیستها در منطقه به مخاطره افکند، در تداوم خود جنبه بین‌المللی پیدا کرد بطوریکه با گسترش هرچه بیشتر جنگ در منطقه و ناامین شدن کشتیرانی بین‌المللی در خلیج فارس ما شاهد دخالت همه کشورهای امپریالیستی و اعمال فشار آنها جهت پایان بخشیدن به این جنگ بودیم.

ریشه‌های بروز جنگ اخیر برمیگردد به برهم خوردن توازن قدرت میان جناح‌بندی‌های امپریالیستی در منطقه در اواخر دوران حکومت شاه که به تحولات سیاسی در ایران و تحویض رژیم شاه با رژیم جمهوری اسلامی انجامید. توافق بر سر جمهوری اسلامی نه‌اشتلافی میان جناح‌بندی‌های امپریالیستی و شکل حکومتی متناسب با سطح کیفی جنبش سیاسی در ایران بود، نمی‌توانست توافق نسبتاً پایداری میان امپریالیستها بر سر اعمال هژمونی چه در حاکمیت سیاسی ایران و چه در کنترل منطقه برای دوره‌ای محسوب گردد. این توافق که بیشتر برای مقابله با اوج‌گیری جنبش سیاسی در ایران انجام گرفت، در حقیقت رنگ تنفسی بود برای آغاز مبارزه‌ای بمراتب حادث‌تر، خونین‌تر و در ابعادی وسیع‌تر.

بنابراین روشن است که کارگران و زحمتکشان ایران در جنگی که بر پایه ضرورت تقسیمات جدید اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی منطقه میان امپریالیستها برپا گردیده، هیچگونه منفعی ندارند برنده یا بازنده در این جنگ چه ایران باشد چه عراق، بلحاظ اصولی در وضعیت توده‌ها تغییری ایجاد نمیکردد. باید برای توده‌ها افشا کرد که این جنگ، جنگ میان امپریالیستها است بر سر اینکه کدامیک نقش سرکردگی و موقعیت برتر را در استثمار و چپاول خلق‌های منطقه بدست آورند. بنابراین معطوف نمودن ذهن توده‌ها به اینکه عامل جنگ افروز کدامیک از طرفین هستند و یا آغازگر جنگ است، ادامه دهند آن کیست و مسائل از این دست که بیان‌یک‌نظرگاه بورژوا-امپریالیستی در برخورد به جنگ است، چه آگاهانه باشد و چه از روی نادانی، نتیجه‌ای جز منحرف نمودن ذهن



توده ها از درك ماهیت واقعی این جنگ نخواهد داشت . باید به توده ها گفت این جنگ ریشه در سیستم سرمایه داری جهانی دارد و تا وقتی امپریالیسم پانزیراست ، وجود جنگهای امپریالیستی چه در ابعاد جهانی و چه در بعد منطقه ای آن اجتناب ناپذیر است . تنها طریق خلاصی از جنگهای امپریالیستی ، نابود کردن سیستم جهانی امپریالیسم با تمام گروه بندیها و تظاهراتی درونی آن است .

اما در مورد ماهیت انقلاب ایران ما همواره تصریح کرده ایم که انقلاب ایران در مرحله کنونی ، انقلابی است در جهت انهدام سیستم نوستعمراتی امپریالیستی و استقرار حاکمیت توده های انقلابی. این انقلاب تعارضی است میان کارگران ، دهقانان و خرد و بورژوازی شهری با حاکمیت امپریالیسم و پایگاه اجتماعی آن یعنی بورژوازی وابسته . پیروزی انقلاب که نه تنها در تقابل با سلطه امپریالیستی ، بلکه در کسوت قطعی و همه جانبه از آن قرار دارد ، بناگزی از طریق جنگ انقلابی سولانی بعنوان رکن اصلی فعالیت انقلابی در آمیزش با مجموعه ای از اشکال فعالیت بوده ای امکان پذیر است . پس روند فعالیت انقلابی در ایران که بر محور حل تضاد خلق با امپریالیسم سازماندهی میگردد ، پیرویه ای است آگاهانه ، متکی بر نیروهای خلق و بر علیه حاکمیت امپریالیستی و پیروزی آن به معنای انهدام سیستم نوستعمراتی امپریالیسم و برقراری حاکمیت خلق تحت رهبری پرولتاریای انقلابی است .

انئون روشن است که جنگ ایران و عراق که بیان گره خوردگی تضاد های امپریالیستی است ، هیچ ارتباط مستقیمی بلحاظ پایه طبقاتی با روند انقلاب در ایران ندارد . مبارزه انقلابی در ایران بسا نیروهای طبقاتی ، اهداف مشخص و اشکال سیاسی آن ، روندی است مستقل و منفک از جنگ ایران و عراق و در عین حال در تقابل با آن قرار دارد . صحنه تحارشات امپریالیستها چه در ابعاد منطقه ای آن مثل جنگ ایران و عراق و چه در چهارچوب حاکمیت سیاسی در ایران ، اگر بمثابة زمینه و چهارچوب سسترش و توسعه جنبش انقلابی تلقی شود ، نتیجه ای جز کشاندن توده ها به سلاح خانه های امپریالیستها نخواهد داشت . انقلاب ایران نه از درون و در کنار این کشاکشها و تحارشات بلکه با پیروی در مسیر مبارزه ای که بر بنیان يك استراتژی آگاهانه در تقابل با سلطه امپریالیستی و کشاکشهای درونی آن بنا نهاده شده باشد ، میتواند به بسیج انقلابی و آگاهانه خلق دست زد . و راه خود را بجلو بکشد . شکستها و تحارشات در بالا تنها میتواند از آن جهت و تا آنجائی اهمیت یابد که در نتیجه تضعیف دشمنان ، امکانات و فرصتهائی در اختیار انقلاب قرار گیرد که در صورت آمادگی لازم ، استفاده از آنها می تواند امر پیشروی انقلاب را تسهیل سازد . این فرصتها یا امکانات که جنبه موقتی دارند اهمیت کاملاً تاکتیکی داشته و تنها ممکن است برخی ملاحظات خاص تاکتیکی را در وضعیت های خاص استثنائی اجتناب ناپذیر سازند .

بدین ترتیب میتوان تأثیرات آتش بس در جنگ ایران و عراق را در پیشرفت امر انقلاب در ایران در همین چهارچوب ارزیابی نمود. به اعتقاد ما با قطع جنگ و ادامه مبارزه و طرف در پشت میسر مذاکره (حال میخواید این مبارزه به هرکجا بیانجامد، یا بیک صلح رسمی بیانجامد یا در وضعیت نه صلح و نه جنگ باقی بماند و یا حتی به جبهه های جنگ بازگردد) بهر حال تغییراتی در اوضاع سیاسی جامعه نامحتمل نیست. تضعیف رژیم ایران و تشدید شکافها و تعارضات امپریالیستها بر سر مسئله حاکمیت سیاسی در ایران، نیاز رژیم به بازسازی اقتصاد کشور و پاسخگویی به نیازهای اقتصادی مردم همراه با خطر گسترش مبارزات توده ای و جنبشهای اعتراضی مردم، عواملی هستند که ممکن است برخی جابجائی ها و تغییراتی را در شکل عملکرد دستگاه دولتی ایران اجتناب ناپذیر سازند و حتی ممکن است تحت شرایطی شکل حاکمیت سیاسی امپریالیسم در ایران و شکل سرکوب جنبش اعتراضی مردم را تغییر دهند. حال اینکه این تغییرات چگونه پیش خواهد رفت و آیا در این میان موقعیتهای یا فرصتهائی در مقابل انقلاب گنوده خواهد شد یا نه، به نظر ما این یک موضوع ثانوی است چرا که انقلاب در ایران بر بنیان قوانین خاص خویش، بر بنیان استراتژی و تاکتیکی گسترش می یابد که این ملاحظات در پیشروی آن عوامل تعیین کننده یا "موقعیتهای تاریخی" محسوب نمیکردند و در بهترین حالت میتوانند به مثابه یک شرط خارجی در پیشرفت انقلاب موثر باشند. روش انقلاب در برخورد به ازسرگیری احتمالی جنگ ایران و عراق و یا حتی تغییر در شکل حاکمیت و سرکوب امپریالیستی مشخص است: تشدید فعالیت آگاهانه انقلابی بر علیه سلطه امپریالیسم و حاکمیت دست نشانده اش، بهره گیری از شکافها و تعارضات امپریالیستی در هیچ و سازماندهی هر چه وسیع تر توده ها و تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ علیه امپریالیستها. این است خط کمونیستی انقلابی در برخورد به تعارضات و تضادهای درونی دشمن!

اکنون ببینیم هیاهونی که پیرامون آتش بس برافزوده و اخیر مقدم گویی به "انقلاب تازه" ای که از راه میرسد برای چیست. اگر به مباحثات اخیر جریانات سیاسی در خصوص اهمیت این واقعه و رابطه آن با امر پیشروی مبارزه انقلابی در ایران توجه کنیم، یک محور عمومی در بحثها وجود دارد و آن اینکه رژیم جمهوری اسلامی با شکست در جنگ که همه حیاتش را به آن گره زده بود و در واقع حیات رژیم به ادامه این جنگ و پیروزی در آن مشروط شده بود، اکنون در اوج درماندگی و استیصال قرار گرفته است. از یکسو مطلوبیت خود را بعنوان یک آلترناتیو منطقه ای نزد امپریالیستها از دست داده و در داخل کشور هم بخشهای مختلف بورژوازی رهبری او را تأیید نمیکنند و از سوی دیگر در معرض نفرت و انزجار بیش از پیش توده ها قرار دارد. این مجموعه باسافه تشدید شکافهای درونی رژیم، توان رژیم را در مقابله با مطالبات عمومی مردم و سرکوب سیاسی جامعه کاهش میدهد. در چنین موقعیتهای زمینه خیزشهای توده ای فراهم شده و برآمد جنبش اعتراضی توده ای یک احتمال قریب بسه

یقین است . تاکید بر " لحظات سرنوشت ساز " و " موقعیت تاریخی " در بیانیه های اخیر این نیروهای سیاسی دقیقاً اشاره به همین احتمال برآمد سیاسی در جامعه دارد که امکان گسترش فعالیت سیاسی و سازمان‌نظرانه این جریانات را در میان توده ها فراهم میازد .

در مورد چشم اندازهایی که این نیروها از سیر تحولات آتی در ایران ترسیم می نمایند ، همین

قدر بگوئیم که :

اولا : با اعتقاد ما قبول آتش پس از سوی جمهوری اسلامی لزوماً به معنای شکست جمهوری اسلامی در این جنگ نیست . همانگونه که گفتیم جنگ ایران و عراق ، یک جنگ امپریالیستی است و پشت سر دولتهای درگیر در این جنگ ، گروهبندیهای متخاصم امپریالیستی قرار دارند . اکنون که به نظر میرسد در اثر فشار بین المللی که از سوی بورژوازی امپریالیستی برای قطع این جنگ به عمل آمده ، طرفین اصلی منازعه مجبور گردیدند جنگ را قطع نموده و برای حل و فصل اختلافات خود پشت میز مذاکره بنشینند ، نباید قبول آتش پس از سوی جمهوری اسلامی را به معنی شکست این دسته از نارتوران امپریالیستی قلمداد نمود . در این مذاکرات حتی اگر قرار داد صلحی هم میان این دو دولت بر سر تقسیم اقتصادی ، سیاسی و جغرافیائی و بطور مشخص امر مؤمنی بسته شود ، این صلح باز هم بدلیل ماهیت امپریالیستی اش ، صلحی است موقتی که نطفه جنگ نوینی را در خود میپروراند .

ثانیا : بروز تحولات در حاکمیت سیاسی ایران ، لزوماً به معنای فروپاشی این رژیم به آن مفهومی که این نیروهای سیاسی درک میکنند ، نخواهد بود . همانگونه که بارها تاکید کرده ایم کشاکشهای درون رژیم جمهوری اسلامی و منازعاتی که این رژیم با دول امپریالیستی دارد اساساً مبارزه ای است میان گروهبندیهای امپریالیستی بر سر بدست آوردن موقعیت مسلط در دستگاه دولتی ایران و تحکیم و تقویت موقعیت خود در منطقه . این تعارضات امپریالیستی که از همان آغاز روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی بصورت مبارزه میان جناحهای مختلف در دستگاه حکومتی ایران جریان داشت ، تا کنون به دو تغییر عمده در وضعیت گروهبندیهای درون حاکمیت سیاسی ایران - آنهم به شیوه حاد - منجر گردیده است . یکی کنار گذاشتن دولت بازرگان که با واقعه تسخیر سفارت آمریکا و آمدن خمینی از قم به تهران همراه بود و دیگری بیرون راندن بنی صدر از حکومت که به یک درگیری مسلحانه نیسبز کشید . از آن تاریخ به بعد گرچه ترکیبی از گروهبندیهای امپریالیستی با کشاکش های درونی خود در حاکمیت سیاسی باقی مانده با اینحال رژیم توانست ضمن سرکوب شدید و گسترده جنبش انقلابی و تداوم جنگ با عراق ، منازعات درونی خود را اساساً در چهارچوب خود دستگاه دولتی پیش ببرد . گذشته از این ، مجموعه ای دیگر از اپوزیسیون های امپریالیستی وجود دارند که نه فقط از حاکمیت سیاسی بلکه از داخل کشور هم بیرون رانده شده اند که اینها هم برای بدست آوردن موقعیتی در حکومت تلاش میکنند . حال اینکه از این به بعد وضعیت این گروهبندیها چه تغییری خواهد کرد

و آیا به توافق جدیدی بر سر تقسیم مواضع قدرت، جابجایی در مبره ها، تغییر در کاراکتر سیاسی جمهوری اسلامی و یا حتی بودن یا نبودن جمهوری اسلامی خواهند رسید یا نه، موضوعی است که پیش بینی آن امروز مشکل است. با اینحال یک چیز روشن است و آن اینکه تضعیف موقعیت رژیم جمهوری اسلامی، تضعیف موقعیت سلطه امپریالیسم در ایران نیست، بلکه تضعیف این یا آن جناح در حاکمیت است. در پشت سر این رژیم قدرت جهانی امپریالیسم قرار دارد.

و ثالثاً: با اعتقاد ما هر تغییر و تحول احتمالی در شکل و ترکیب حاکمیت سیاسی در ایران لزوماً و ضرورتاً آنگونه پیش نخواهد رفت که به هنگام تحویض رژیم شاه با رژیم جمهوری اسلامی شامند آن بودیم، اگر چه این احتمال را هم نمیتوان بطور کلی رد کرد، چرا که این دقیقاً به آرایشی و کیفیت تضادها در درون کمپ امپریالیستها از یکسو و وضعیت جنبش انقلابی در ایران از سوی دیگر بستگی دارد. در هر صورت باید توجه داشت که امروز رژیم جمهوری اسلامی بر روی انباری از یاروت خشم خلق قرار دارد. در همه جا با نفرت و انزجار عمومی مردم مواجه است. این رژیم که به بهسای برای انداختن دریای از خون توانسته است در مقابل انقلاب بایستد امروز بیش از همیشه بر نیروهای سرکوبگر و دستگه نظامی اش متکی است. سرکوبیهای جنون آمیز و وحشیانه این رژیم و شدت اختلاف و خفقانی که در جامعه برقرار گردانید. در تاریخ حاکمیت امپریالیسم در ایران بی نظیر است و فقر و فلاکتی که میلیونها توده زحمتکش را دربر گرفته تا کنون در ایران سابقه نداشته است. اینها واقعیتی هستند که دست امپریالیستها را در فیصله بخشیدن نهایی و قطعی کاشک هایشان بر سر مسئله حاکمیت سیاسی در ایران می بندد و آنها را از وارد شدن در درگیریهای حادی که به اعساق جامعه کشیده شود و موجب برانگیختن خیزشهای توده ای گردد به هراس میافکند. مسلماً در شرایط کنونی تلاش امپریالیستها بیشتر این است که هرگونه تغییر و تحول احتمالی در اشکال و سیوه ها حاکمیت در ایران را بطرفی پوشید و بطرفی پیش ببرند و در عین حال جنبش اعتراضی توده ها را هم وسیعاً سرکوب نمایند.

و اما، صرف نظر از روند تحولات احتمالی مورد نظر این جریانها و اینکه این چشم اندازها تا چه حد واقعی است و تا چه حد از امیال و آرزوهای آنان نشأت میگیرد، مسئله اساسی تصویری است که این نیروها از پیشرفت انقلاب ارائه میدهند. در حقیقت معنای واقعی و سیاسی هیا هوی اخیر و صدور این بیانیه و قطعنامه ها را نه صرفاً در خود مسئله قطع جنگ و پیامدهای احتمالی آن در جامعه بلکه اساساً در اهمیت و جایگاهی باید دید که قطع این جنگ در ارتباط با مسئله انقلاب در ایران از نظر این جریانها دارد. این جار و جنجالها دقیقاً بیانگر این واقعیت است که این جریانها سیاسی راهگشایی و پیشرفت علی انقلاب را اساساً به شکافهای درونی رژیم و ضعف و درماندگی آن (در حقیقت تضعیف موقعیت یک گروه بندی امپریالیستی) در امر کنترل و سرکوب جامعه گره میزنند. این آن حقیقت

دردناکی است که جنبش "چپ" ایران را طی سالهای اخیر به بن بست علی‌الغالبی کشانیده است. این نیروها که بعینه می‌بینند خشم و نفرت انباشته شده مردم در پشت سد دیکتاتوری و خفقان محصور شده و بروز نموده‌ای نمی‌یابد، بجای پیش گذاشتن مبارزه‌ای که بتواند تحت حتمی‌سایه‌ترین دوران حاکمیت امپریالیستی انرژی انقلابی توده‌ها را آزاد ساخته و قدرت سهمگین و شکست‌ناپذیر انقلاب را بشیوه‌ای آگاهانه و هدفمند در مقابل حاکمیت امپریالیستی سازمان دهد، مایوسانه به تعارضات و تضادهای درونی حاکمیت چشم دوخته و منتظر شکاف در سد دیکتاتوری و سرریز کسردن خشم انقلابی توده‌ها هستند، تا مجالسی برای سازماندهی حرکات اعتراضی توده‌ای بیابند. ناقل از اینکه اگر قرار باشد یک بار دیگر توده‌ها در اثر تشدید تعارضات امپریالیستها و سرریز کسردن شکافهای درون حاکمیت سیاسی آنها به صحنه مبارزه سیاسی کشیده شوند، قدر مسلم این جریانسات - علیرغم ادعای آمادگی شان - فرصت اینرا نخواهند یافت که سازماندهی مطلوب خویش را در ایسن کشمکش‌ها پیش ببرند. و چنانچه هم بتوانند تا حدودی دست به سازماندهی مورد نظر خود بزنند، قطعاً این سازماندهی‌ها در برابر قدرت سرکوب رژیم، ظرفیت مقابله و ادامه کاری نداشته و دیر رسا زود متلاسی می‌گردند.

در تاریخ ایران بعد از ورود امپریالیسم، بطور کلی دو پیرویه مبارزاتی در کنار هم جریان داشته که در عین اینکه در تقابل با یکدیگر قرار دارند، در یکدیگر نفوذ کرده و بر هم تاثیر می‌گذارند. یکی مبارزه میان امپریالیستها چه در سطح انحصارات امپریالیستی یعنی گروهبندیهای اقتصادی، و چه در سطح گروهبندیهای سیاسی امپریالیستی یعنی دولت‌های امپریالیستی بر سر هژمونی بر ایران، و دیگری پیرویه مبارزاتی خلق‌های تحت ستم ایران بر علیه سلطه امپریالیسم و رژیمهای دست‌نشانده اش است که بدلیل وجود استبداد سنگین و قهرآمیز در جامعه خصلت انفجاری داشته و هر بار با ایجاد شکاف در حاکمیت سیاسی امپریالیسم در ایران، بلافاصله انکشاف یافته و سریعاً بصورت یک جنبش توده‌ای وسیع در مقابل امپریالیسم قد علم کرده است.

در اوایل قرن بیستم که سه شصت‌هجمات امپریالیستی برای مستعمره یا نیمه مستعمره کردن ایران نمدت گرفته بود، مبارزه‌ای حاد بین امپریالیستهای روسیه و انگلستان بر سر بدست آوردن هژمونی و تسلط بر ایران جریان داشت که فرصتهایی برای گسترش مبارزه انقلابی در ایران بوجود آورد. بعد از انقلاب اکبر، امپریالیسم انگلیس قدرت پلانازع را در ایران بدست آورد و از طریق کودتای رضا خان ضمن تحکیم موقعیت خویش، توانست جنبش را هم وسیعاً سرکوب کند. با تشدید بحران عمومی سرمایه داری جهانی و آغاز جنگ جهانی دوم، بار دیگر کشاکش بر سر تسلط بر ایران بویژه بعد از خروج نیروهای ارتش سرخ از ایران اینبار بین قدرتهای امپریالیستی انگلیس و آمریکا در گرفت که باز هم با تشدید مبارزات توده‌ای در ایران مواجه گردید. این مخاصمات بالاخره با سهیم شدن امپریالیسم

آمریکا در تسلط بر ایران ، سرکوب گسترده جنبش سیاسی مردم و سرنگونی دولت صدق فروکش نمود . همین تعارضات مجدداً طی سالهای اواخر دهه ۳۰ در رابطه با کنترل بر حاکمیت سیاسی در ایران بین امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی از سر گرفته شد که باز هم با اوج گیری مبارزات توده‌ای مواجه گردید و بسط تسلط هژمونی امپریالیسم آمریکا در قدرت دولتی و سرکوب جنبش فرجامید . بعد از اصلاحات ارضی بدلیل گسترش سرمایه های مالی امپریالیستی در ایران از یکسو و همچنین تحکیم هژمونی امپریالیسم آمریکا بر امپریالیستهای غربی از سوی دیگر ، شکل بروز تعارضات امپریالیستی در ایران تا حد و دی پیچیده گردیده است که نمونه آن کشاکش های سالهای ۵۷ - ۵۶ میان گروه بندی های مالی امپریالیستی در رابطه با حکومت شاه بود که با توافق امپریالیستها در کنفرانس کواد ولو پ قدرت دولتی به رژیم جمهوری اسلامی تفویض شد و متعاقباً سرکوب جنبش توده‌ای در ایران آغاز گردید .

غرض از بیان این تاریخچه مختصر آن بود که نشان دهیم که حتی خود تاریخ مبارزه سیاسی در ایران شکست خط مشی های اپورتونیستی را که مبنای استراتژی خود را در سازماندهی جنبش مستقل توده ها اساساً بر استفاده از فرصت ها ( و در واقع شکافهای درونی امپریالیستها ) نهاده و قصد دارند مبارزه انقلابی توده ها را از درون و در کادر این شکافها جلو ببرند نشان میدهد . تجربه قرن اخیر آشکارا مبین این واقعیت است که این خط مشی های اپورتونیستی حتی در شرایط خیزشهای توده‌ای نیز قادر به بسیج انقلابی توده ها نگردیده اند و نتیجتاً انقلاب را به شکست کشانیده و زمینه ساز قتل عام توده ها و انقلابیون شدند .

جنبش نوین کمونیستی ایران دقیقاً با سنتز همین تجارب و درسگیری از این شکستها ، بویژه شکست جنبش بعد از ۱۵ خرداد سال ۶۲ و با کسب قطعی و ریشه‌ای از این شیوه های کهنه مبارزه بود که راه نویی برای مبارزه انقلابی در ایران پیش گذاشت . راهی که چه در شرایط وسیعاً و شدیداً قهرآمیز و چه در دوره های بحران و شکافها قادر به برانگیختن توده ها و سازماندهی آگاهانه جنبش انقلابی است . این راه ، سازماندهی مبارزه سیاسی بر اساس استراتژی جنگ انقلابی طولانی است که شاخص اصلی گسترش مبارزه انقلابی در ایران و عامل تعیین کننده در پیشروی انقلاب است . جنبش نوین کمونیستی با ارزیابی دقیق و علمی از خصوصیات جامعه نومیستمره ایران نشان داد که تنها از موضع قیام طلبانه و از موضع برپائی جنگ انقلابی است که میتوان انرژی انقلابی توده ها را به میدان مبارزه آگاهانه انقلابی کشانید و انقلاب را در مبارزه بر علیه حاکمیت امپریالیسم تعمیق بخشید ، که طبعاً پیشرفت خود این مبارزه به تضادها و بحرانهای امپریالیستی دامن میزند و تخم نفاق و بی اعتمادی را در صفوف دشمن می پراکند .

متأسفانه در مقطع گسترش مبارزات توده‌ای طی سالهای ۵۷ - ۵۶ بار دیگر خط مشی های اپورتونیستی بر جنبش ایران تسلط یافتند و همان تئوری ها و خط مشی های کهنه و روشگسترده

البته در سنگر و شمایل امروزی اش به میدان آمدند که نتایج فاجعه بارش را همه دیده یا شنیده ایم. اما به این شکست بد رستی برخورد نشد. جنبش "چپ" ایران عمدتاً علت این شکست را در فقدان حزب کمونیست و عدم آمادگی خود در بهره گیری از این فرصت در سازماندهی توده ها از طریق انکشاف این تشادها درک کرد و همین امر زمینه تحکیم استراتژی و تاکتیکی گردید که بن بست واقعی خود را در عمل نشان میدهند. امروز "چپ" ایران گرفتار در بن بست استراتژیک و ناتوان از راه یابی نظری و عملی برای انقلاب ایران به بالا چشم دوخته است؛ با هر تعارض امپریالیستها در منطقه، با دیدن هر شکاف در حاکمیت سیاسی امپریالیسم در ایران، نوید انقلاب سر میدهند و توده ها را به پیشواز انقلاب فرا می خوانند.

## بازسازی ناسیونالیسم و فرمیسم در قالب نوین

نقدی بر قطعنامه "استراتژی مادر جنبش کردستان" مصوب کنگره

ششم کومه له

اکنون بعد از برقراری آتش بس در جنگ ایران و عراق و بویژه اگر مداخلات جاری میان دو کشور دورنمای دست یابی به صلح را نشان دهد ، تنازعات و تروپند بیهای امپریالیستی چه در مقیاس منطقه ای و چه در سطح بین المللی که حول این جنگ شکل گرفته بود ، مسلماً بصورت کنونی اش باقی نمانده بلکه اشکال نوینی خواهد گرفت که طبعاً به کشمکش که بر سر حاکمیت سیاسی در ایران از زمان روی کار آمدن جمهوری اسلامی در جریان بوده ، شکل نوینی خواهد بخشید . در هر صورت صرف نظر از اینکه این جدالها در چه جهاتی پیش برود و چه نتایجی بیار آورد ، یک چیز روشن است و آن اینکه امپریالیستها در فرصت بدست آمده خواهند کوشید ضمن پیگیری مائل و اختلافات خویش ، کانونهای مبارزه در این دو کشور را چه تماماً از طریق سرکوب قهری و چه از طریق تعدیل آن در چهارچوب منافع خود ، به شکست و یا سازش بکشانند .

تا آنجائی که به جمهوری اسلامی مربوط میشود ، این رژیم تلاش خواهد کرد ضمن تحکیم موقعیت خویش در مذاکرات جاری با عراق و بالا بردن توان نظامی و آمادگی خود برای جنگ احتمالی در صورت شکست مذاکرات ، سرکوب مبارزات انقلابی در ایران را شدت بخشید و کانونهای مبارزه توده ای را از میان بردارد .

برای همه روشن است که امروز در ایران مبارزه و مقاومت توده ای اصولاً در کردستان جریان داشته و در سایر مناطق ایران مبارزه و مقاومت مردم کم وسعت و پراکنده است . در کردستان اکنون نزد یک



به ده سال است که خلق کرد شجاعانه در برابر تهاجمات وسیع و گسترده جمهوری اسلامی مقاومت می نماید و علیرغم سرکوبیهای خونین سال ۶۰ به بعد توانسته است شعله های انقلاب در ایران را همچنان مشتعل نگاه داشته و به مبارزات خود تداوم بخشد. بیشک جمهوری اسلامی بویژه خواهد نمود کوشید از فرصت بدست آورده حداکثر استفاده را برای از پای درآوردن این جنبش و یا به تکلیس و داشتن آن از طریق تشدید فشارهای نظامی، سیاسی و حتی دیپلماتیک بنماید. در عین حال تشدید جدال میان جناحهای امپریالیستی بر سر هژمونی بر دستگاه دولتی در ایران از یکسو و عقیم ماندن حره جمهوری اسلامی در بسیج نیرو و اعزام آن به کردستان تحت بهانه جنگ با عراق و این امر که برای جمهوری اسلامی دیگر ممکن نیست که وجود یک مبارزه مسلحانه توده ای و حق طلبانه در کردستان را از توده های وسیع مردم ایران پنهان داشته و درگیر بودن خود را در کردستان در این مقیاس وسیع کتمان نماید از سوی دیگر، فرصتهایی است که جنبش خلق کرد با بهره گیری از آنها میتواند گامهای موثری در جهت اهداف و وظایف واقعی خویش بردارد.

این واقعیتها و بعلاوه آنکه انت و خیز مبارزه توده ای در کردستان بنحو اجتناب ناپذیری بر روند مبارزه انقلابی در مقیاس سراسری بازتاب داشته و شکست و یا موفقیت آن خواه ناخواه بر ر و نسبت گسترش انقلاب در کل کشور تاثیر فوق العاده زیادی دارد، اهمیت جنبش مسلحانه خلق کرد را صد چندان مینماید. از این رو ضرورت بازنگری به گذشته این جنبش و تاکید بر ضعفها و نارسائی هائی که طی سالهای اخیر بطور کاملاً آشکاری مانع پیشروی آن در جهت تحقق اهداف واقعی خلق کسرد بوده است را با وضوح و برجستگی تمام پیش از گذشته مطرح ساخته و تلاش برای غلبه بر کاستیها و ضعفهای کنونی اش را به مراتب بیشتر طلب میکند.

ما بارها بر این نکته تاکید گذاشته ایم که آنچه خلق کرد را علیرغم برخورداری از پتانسیل و ظرفیت بالای انقلابی از دست یابی به اهداف واقعی اش باز داشته محدود ماندن در چهارچوب آرمانهای خود مختار طلبانه است. بر اثر تسلط رهبریهای خرد، بورژوازی - رفرومیستی طی سالهای اخیر در کردستان مبارزات توده ای و بویژه جنبش مسلحانه خلق کرد علیرغم بعد وسیع توده ای و زمینه قسوی عینی برای گسترش، سیر پیش رونده ای نداشته است و انرژی انقلابی توده ها تحت سیطره همین رهبریه از پویائی و بالندگی برخوردار نبوده و تماما در چهارچوب خط مشی های اصلاح طلبانه و ناسیونالیستی محصور گردیده است. این واقعیات نه تنها جنبش خلق کرد را از قرار گرفتن در مسیر مبارزه ای پیروزمند بر علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده اش باز داشته بلکه در عین حال این جنبش را از ایفای نقش سراسری اش در کل کشور دور ساخته است. خلق کرد که طی سالهای اخیر نمونه مبارزه و مقاومت در برابر تهاجمات و سرکوب گریهای جمهوری اسلامی بوده است، در صورت حضور قدرتمند یک نیروی پرولتری انقلابی در راس و در رهبری آن میتواند نقش موثری در تداوم،

تحکیم و تعمیق مبارزات ضد امپریالیستی خلقهای ایران بر عهده گرفته و خود را به پشتاتز میسازد  
 خلقهای سراسر ایران و به تکیه گاه قدرتمند و قابل اتکا برای انقلاب در سراسر کشور تبدیل نماید .  
 و باز بر این نکته تاکید کرده ایم که شرط هرگونه تحولی در این جنبش قبل از هر چیز گسست  
 توده ها از برنامه ها و خط مشی های رفرمیستی - ناسیونالیستی و غلبه یافتن برنامه و خط مشی  
 پرولتری انقلابی است . طی سالهای اخیر خط مشی های خودمختار طلبانه بیش از پیش سترونی  
 و ناتوانی خود را در هدایت جنبش انقلابی خلق کرد در راستای پیروزی نشان داده اند . تحت  
 این رهبریهما انقلاب در کردستان بطرز دردناکی فلج گردیده و راهی برای خروج از خرده کار بهائی  
 که بدان دچار است ، نمی یابد . جنبش خلق کرد تنها زمانی قادر به شکستن بن بست موجود  
 است و میتواند جهت گیری درستی در مسیر پیروزی محتوم خویش داشته باشد که بر اساس استراتژی  
 کسب قدرت سیاسی سازماندهی گردد .

با توجه باین حقایق است که تغییر و تحولات درونی جنبش خلق کرد علی العموم و تغییـــــر و  
 تحولات درونی احزاب و سازمانهایی که در این جنبش نقش موثری دارند علی الخصوص ، از اهمیت  
 زیادی برخوردار است و بدین لحاظ ضروری است که با حساسیت مورد توجه قرار گیرد و مضمون واقعی  
 این تحولات و عملکرد مشخص آنها پیروند جنبش خلق کرد ارزیابی گردد .

اخیرا بعد از برگزاری کنگره ششم کومه له و صدور قطعنامه " استراتژی ما در جنبش کردستان "  
 ما شاهد اعلان علنی استراتژی جدیدیگاز سوی این سازمان بودیم . محتوای مباحثات و قطعنامه سنا  
 تصویب شده در این کنگره ، بالاخره به تغییر و تحولات درونی کومه له یا دقیقتر بگویم به چرخش  
 سیاسی این جریان از سالهای ۶۰ به بعد قطعیت و صراحت بخشید . در واقع قطعنامه مصوب  
 کنگره ششم کومه له در باره " استراتژی ما در جنبش کردستان " بیان آشکار و علنی به سرانجام  
 رسیدن تحولاتی است که کومه له طی چند سال اخیر از سر گذرانیده است و از این لحاظ کنگره  
 ششم را میتوان یکی از نقاط عطفی در مسیر تا کنونی حرکت کومه له قلمداد نمود که بدون ارزیابی از  
 مضمون مسویات این کنگره و بخصوص قطعنامه " استراتژی ما ۶۰۰۰ " ، شناخت موقعیت کنونی کومه له  
 در رابطه با جنبش خلق کرد و روند آتی تاثیر گذاری این جریان بر مبارزه خلق کرد غیر ممکن است .  
 به اعتقاد ما تحولات فکری و چرخش های سیاسی که ممکن است جریانات و احزاب سیاسی در  
 جریان فعالیت خویش از سر بگذرانند ، بی نفعه قابل انتقاد و سرزنش نیست . هر جریان جسدی  
 سیاسی باین نتیجه برسد که اهداف و برنامه های تا کنونی اش یا مواضع و شیوه های فعالیت  
 سیاسی اش اصولا با واقعیات و موازین فعالیت انقلابی در تضاد است ، شرط صداقت انقلابی حکم  
 می کند که انحرافات خویش و علل بروز آنها صراحتا اعلام داشته و مهمتر از همه آنها بیک فهم انتقاد  
 از خود مبدل سازد . تحولات فکری در کومه له طی سالهای اخیر واقعیتی انکارناپذیر است و باین

اعتبار کومه له را نمیتوان مورد سرزنش و ملامت قرار داد. اما تشریح این تحول و بازگو نمودن حقایق برای توده ها وظیفه ای انقلابی است. انتقاد به کومه له در آنجائی طرح میگردد که تلاش دارد با تعریف واقعیتها و سیوه های مبهم، مناقض و غیر اصولی، چرخش سیاسی خود را توجیه کرده و آنرا بپوشاند.

برای نمونه اگر به مساحبه آقای ابراهیم عزیزاده با رادیو "صدای انقلاب ایران" در باره کنگره ستم کومه له توجه کنیم و به پاسخ ایشان به پرسشی که در باره ضرورت و زمینه بحث "جمع پنسیدی از فعالیت تاکنونی" کومه له - که به گفته خود آقای عزیزاده بیشترین وقت کنگره را هم بخود اختصاص داده بود - شده است دقت نمائیم، می بینیم که ایشان سعی دارند تحولات فکری کومه له با دلائل گوناگون توجیه نمایند. اگر واقعا ضرورت چنین بررسی این بوده است که:

" زیرا امروز توده های کارگر و انقلابیون کمونیست و جوان فراوانی وجود دارند که خود را متعلق به این جنبش طبقاتی میدانند و یا به صفوف آن ملحق شده اند، اما خود این پروسه را از سر نگذرانده اند. ما موظفیم ربط مبارزه امروز آنها را باین تاریخ واقعی نشان بدیم و باین ترتیب تجارب مان، فراز و نشیب های مبارزاتی مان را به مبنائی برای آموزش مبارزین آگاهتر و کارآموزتر تبدیل کنیم. این بررسی به ما امکان میدهد که با بیان شفاف تر و روشن و بر مبنای آخرین سطح درک و تشخیص مان راجع به مسائلی که در گذشته هم در مورد آنها سخن گفته ایم امروز سخن بگوئیم و باین ترتیب کمبود هایمان را بنسائیم و موانعی که سیر حرکت ما را کند میکرده اند و ما را ناچار میکرده اند که بهائی بیش از حد لزوم برای پیشروی هایمان بپردازیم را برطرف کنیم."

باعقاد ما کومه له نه تنها برای کارگران و زحمتکشان کردستان حقایق را بیان نکرده است بلکه حتی نوشتید است مورخ آینده جنبش کردستان را نیز سردرگم نماید.

اگر کومه له گسست از افکار گذشته اش و پذیرش نظرات نویں را گامی ارزنده در جهت تحفـقـ بـخـنـیدن به اهداف و حواسـته های کارگران میدانـد دیگر چه باک! چرا به طبعه کارگر و انقلابیون کمونیست جوان نمی گهد که سابقا چگونه به مسائل می نگرست و اهداف سیاسی اش در کردستان چه بود و اکنون چگونه و با کدام تلقیات متفاوت به مسائل می نگردد و اهداف فعلی اش در تمایز بسا گذشته اش چیست. واقعیت این است که کومه له از توضیح این مسائل طفره رفته و تلاش کرده است تحت پوشش پروسه تغییر و تعامل، پاسخگویی به نیازهای مشخص و غیره حرکت خود را توجیه نماید.

ما سابقا در نشریات جنگ خلق و ویژه در مقاله "کومه له مسئله ملی" (جنگ خلق شماره ۴) به

تفصیل پیرامون فلسفه وجودی کومه له و آرمانش در جنبش خلق کرد بحث کردیم و با نقد " برنامه کومه له برای خودمختاری کردستان " ناسیونالیسم تنگ نظرانه و رفرمیسم کومه له را آشکار ساختیم و تصریح کردیم که کومه له اگر چه سعی می کند اهداف و خواسته های محدود و رفرمیستی خود را که هیچ قرابتی با مارکسیسم ندارد با پیرایه های مارکسیستی بیاراید و حضور خود را بیان کمونیسم متنگل در کردستان جا بزنند ، با اینوصف نمیتواند این واقعیت را کتمان کند که او هم یک جریان ناسیونالیست خودمختارطلب است که آرمانش فراتر از شرکت در اداره امور کردستان تحت رهبری دولت مرکزی و انجام یکرشته اصلاحات اقتصادی - اجتماعی در کردستان نیروود . " برنامه کومه له برای خودمختاری کردستان " بیان آشکار و روشن این خواست سیاسی است .

اکنون سنوالی که قطعاً طرح میشود این است که آیا کومه له با مدر و قطعنامه " استراتژی ما ... " که در هر صورت با " برنامه کومه له برای خودمختاری کردستان " تفاضهای زیادی دارد ، آرمانهای فروخته ناسیونالیسم پرژوازی کرد را بکنار نهاده و از سنن و شعائر آن دست برداشته است ؟ آیا کومه له واقعا قصد دارد اینبار از موضع پرولتاریای انقلابی و بر اساس یک استراتژی حقیقتا انقلابی فعالیت خود را سازمان داده و پیش ببرد ، یا آنکه بر عکس استراتژی جدید کومه له چیزی بجز بازسازی همان ناسیونالیسم و رفرمیسم در قالب دیگری نیست ؟

ما در این مقاله ضمن بررسی قطعنامه کومه له در باره " استراتژی ما در جنبش کردستان " نشان می دهیم اولاً کومه له در ارائه استراتژی کنونی اش همچنان بر ناسیونالیسم کردی پای می فشارد و ثانیاً این استراتژی هم در ماهیت امر رفرمیستی و تسلیم طلبانه است . قطعنامه " استراتژی ما ... " شامل سه قسمت است . قسمت اول به ضرورت داشتن استراتژی برای کومه له در جنبش خلق کرد می پردازد و قسمت دوم ارکان این استراتژی را مورد بحث قرار میدهد و بالاخره قسمت سوم مراحل پیشرفت و تحقق علی آنرا بررسی می کند . از آنجائی که قطعنامه " استراتژی ما ... " در تشریح استراتژی کنونی کومه له دارای نظم معینی است ما هم سعی می کنیم بطور کلی در همین چهارچوب و بر اساس همین سلسله مراتب آنرا مورد بررسی قرار دهیم

## الف - ضرورت ارائه استراتژی

کومه له در این قسمت از قطعنامه میکوشد دلائل خود مبنی بر داشتن استراتژی برای پیشروی جنبش در کردستان را بیان دارد . تجزیه و تحلیل این قسمت در عین روشن ساختن نقطه عزمست کومه له در ارائه استراتژی برای جنبش کردستان ، در فهم و درک مضمون این استراتژی بسیار با اهمیت

است . اکنون باید دید برای کومه له داشتن استراتژی در جنبش کردستان از چه زاویه ای طرح است و دلالت آن بر چه اساسی استوار میباشد . شاید در وهله نخست طرح این سؤال بی معنا بنظر آید ، چرا که برای هر نیروی جدی سیاسی در صورتیکه قصد رهبری و هدایت یک جنبش انقلابی را داشته باشد بر خودداری از یک استراتژی روشن و درست‌امری حتمی و ضروری است و از این نظر هم است که کومه له خود را محق میداند که استراتژی خود را برای هدایت و پیشبرد جنبش در کردستان شرح نماید . اما بنظر ما با کمی تعمق حول این قسمت از قطعنامه روشن میگردد که چنین نیست .

سؤال مشخص این است برای کومه له که خود را سازمان کردستان حزب کمونیست ایران میدانند ، یعنی خود را جزئی از تشکیلاتی در نظر میگیرد که هدفش به ثمر رساندن انقلاب کارگری و برقراری حکومت کارگری در مقیاس کل کشور است ، ارائه استراتژی برای جنبش کردستان چرا و از چه زاویه ای ضرورت یافته است و اصولاً این استراتژی چه رابطه ای با استراتژی سراسری اش دارد ؟

در این باره قطعنامه با استناد به " ویژگیهای مبارزه طبقاتی و انقلابی در کردستان و وجود یک جنبش متمایز در محدوده کردستان " معتقد است از آنجائی که " طبقه کارگر و کمونیسم در کردستان با شرایط ویژه و لاجرم وظایف ویژه روبرو است " پیشروی این جنبش به تعیین و تدوین استراتژی نیازمند است . حال اثر ما این گفته را با بند اول همین قسمت قطعنامه که میگوید " فعالیت ما در کردستان جزئی از معانیت عمومی حزب کمونیست ایران برای سازماندهی و به ثمر رساندن انقلاب کارگری و برقراری حکومت کارگری در مقیاس سراسری است " قیاس کنیم ، کجاست مسئله روشن میگردد . اگر کومه له واقعا بر این اعتقاد است که جزئی از یک تشکیلات سراسری است که برای به ثمر رساندن انقلاب کارگری و برقراری حکومت کارگری در مقیاس سراسری مبارزه میکند ، پس در این صورت لازم است استراتژی خود در جنبش کردستان را از نقشه عمل سراسری اش اخذ نماید . در این رابطه طبیعی است که " ویژگیهای مبارزه طبقاتی و انقلابی در کردستان و ... " تنها بر چگونگی پیاده کردن این استراتژی عمومی میتواند تاثیر بگذارد . اما ما میدانیم که کومه له چنین نکرده و در قطعنامه اش ضرورت طرح و ارائه استراتژی برای پیشروی جنبش در کردستان را صرفاً از " ویژگیهای مبارزه طبقاتی و انقلابی در کردستان و ... " بیرون میکند . آیا این امر تصادفی است و کومه له در توضیح ضرورت داشتن استراتژی در جنبش کردستان دچار اشتباه و لغزش گردیده است ؟ بنظر ما نه ! ایسـ

واقعیات دقیقاً بیانگر این است که کومه له هنوز هم همچنان بر موضع ناسیونالیسم کردی پای میفشارد و قادر به گسست قطعی از آن نمی باشد . همین نقطه عزیمت ناسیونالیستی است که کومه له را میبندد که در تنظیم " استراتژی ما ... " متناقض سخن بگوید و واقعیت را تحریف نماید .

بدیهی است برای نیروی سیاسی که اساس فعالیت خود را بر به میدان کشیدن طبقه کارگر و به ثمر رساندن انقلاب کارگری و برپائی حکومت کارگری در سراسر کشور قرار داده است ، طبیعتاً در

وهله نخست ضروری است نقشه عمل سراسری خود را برای هدایت و به سرانجام رساندن این انقلاب، حداقل در خطوط اساسی اش تشریح نماید تا در پرتو آن بتواند کل فعالیت خود را برای پیشبرد و تحقق آن سازمان دهد. از آنجائی که پیشبرد عملی نقشه استراتژی سراسری همیشه بطور مشخص و زنده جریان دارد، همواره صحبت از این میشود که در هر شرایط و اوضاع معین این نقشه عمل سراسری چگونه و به چه صورتی جریان می یابد. بعبارت دیگر از کجا باید آغاز کرد، چه مناطق و مکانهای اجتماعی برای پیشرفت نقشه عمل سراسری مستعد و مناسب ترند، نیروها را چگونه و در کجا بکار انداخت تا بیشترین راندمان بدست آید، فعالیتهای آتی چگونه بسط و گسترش می یابد، شعارها و شیوه های مناسب فعالیت کدامند و غیره. بنابراین اگر کومه له بر این اعتقاد است که از یکسک نقشه عمل سراسری به منظور سازماندهی طبقه کارگر برای انقلاب کارگری در ایران پیروی میکند، باید قبل از هر چیز نقشه عمل سراسری خود را توضیح میداد و رابطه پیشرفت این نقشه عمل سراسری را با فعالیت اش در کردستان، با توجه به همه ویژگیهایش، بدقت روشن میساخت و نشان میداد که کردستان بمثابه یک مکان اجتماعی که در آن خلق کرد برای رهائی ملی اش مبارزه میکند، چسبه جایگاهی را در پیشروی و تحقق استراتژی سراسری اشغال میکند.

اما قطعنامه مسبب کذکره ششم کومه له از این شیوه برخورد کاملاً بدهر است. هرچند قطعنامه در این قسمت در همان بند اول از فعالیت در کردستان به مثابه "جزئی از فعالیت عمومی حزب کمونیست ایران" سخن میگوید، اما در ادامه همین بند معنی "جزئی" را بگونه ای خاص یعنی شیوه ناسیونالیسم کردی تعبیر و تفسیر میکند.

"از این لحاظ خط مشی عمومی و الگوها و موازین فعالیت سراسری حزب در سازماندهی انقلاب کمونیستی و در به میدان کشیدن طبقه کارگر به مثابه نیروی محرکه اصلی و رهبر هر تحول انقلابی در عرصه سیاسی، بر فعالیت تشکیلاتی حزبی ما در کردستان نیز ناظر است"

از همین عبارت پیدا است که کومه له فعالیت در کردستان را بمثابه جزئی ارگانیک از یک فعالیت عمومی و نقشه مند که در پرتویک خط مشی عمومی و طبق یک نقشه عمومی پیش میرود، درک نمیکند و از رابطه فعالیت در کردستان با فعالیت در سراسر کشور صرفاً نظارت خط مشی عمومی، الگوها و موازین فعالیت سراسری بر فعالیت در کردستان را در نظر دارد.

کومه له که از دیر باز از ناسیونالیسم ملت خود حرکت میکرده و خواست خود مختاری برای کردستان از دولت مرکزی وابسته آرمان نهائی اش بوده است، اینک که قصد دارد جامه خود مختاری طلبانه را از تن درآورده و خود را با اهداف طبقه کارگر تعریف نماید، همچنان بر ناسیونالیسم کردی اصرار و تاکید دارد. استدلال کومه له در ضرورت داشتن استراتژی مستقل در کردستان بر همان داستان

سراشی های سابق استوار است ، اما این بار صرفاً تبیینات تئوریک و توجیهاتش فرق کرده اند . اگر سابقاً وجود مسئله ملی و ستوگری ملی بر خلق کرد و اینکه ملت کرد ملتی تقسیم شده است و از حسیق تعیین سرنوشت و تشکیل دولت مستقل ملی محروم مانده ، مبنای ارائه " برنامه کومه له برای خودمختار کردن کردستان " بود ، اینک " ویژگیهای مبارزه طبقاتی و انقلابی در کردستان و وجود یک جنبش متمایز در محدوده کردستان " ، مبنایی برای ارائه " استراتژی ما در جنبش کردستان " میگردد . در دستگاه تحلیلی - تئوریک کومه له " جامعه کردستان " این بار بجای ملت کردستان می نشیند و اینطور وانمود میشود که جامعه مزبور هم جامعه ای سرمایه داری است و مبارزه طبقاتی در آن بسر محور مبارزه میان کار و سرمایه دور میزند . و طبیعاً ستوگری ملی در این جامعه اگر چه از بین نرفته اما اهمیت خود را از دست داده و اساساً جای خود را به ستوگری طبقاتی داده است و کومه له هم بعنوان " کمونیسم مشکل " در کردستان که با " شرایط ویژه ای " روبرو است ، ضروری است استراتژی خود را " برای سازماندهی و به ثمر رساندن انقلاب کارگری و برقراری حکومت کارگری " در کردستان طرح و ارائه کند .

بیراست از نظر کمونیستهای انترناسیونالیست ، موضع کومه له در قبال جنبش در کردستان موضعی ناسیونالیستی است که جز دامن زدن به ناسیونالیسم و شوونیسم در میان کارگران و خلقهای ستمدیده ایران و ایجاد تفرقه مبارزاتی در بین آنان چیزی بیار نمی آورد . از نقطه نظر کمونیسم بین المللی رهائی کامل خلقها و کارگران سراسر جهان در گرو انهدام سیستم سرمایه داری جهانی و برپائسی سوسیالیسم و کمونیسم در مقیاس جهانی است . از همین رو کمونیستهای که در ایران مبارزه میکنند ، به این مبارزه بمتناهی جزئی از روند عمومی مبارزه ای که در این راستا قرار دارد میگویند . این نگرش و طرز برداشت از انقلاب در عرصه ما بهیچ وجه به معنی نادیده گرفتن واقعیات مبارزه طبقاتی و ملی ، ویژگیها و تنوع آن در ایران نیست . کمونیستها ضمن در نظر داشتن همه این ویژگیها برای بسیج کتبه خلقهای ایران به منظور سرنگونی سلطه امپریالیسم ، برقراری دموکراسی نوین و ادامه انقلاب به سمت سوسیالیسم تلاش میروند . و بهمین دلیل در عین قبول و تبلیغ حق تعیین سرنوشت بسر ای خلقها تا حد جدائی و تشکیل دولت مستقل ملی ، در راه همبستگی و مبارزه مشترک آنها تلاش میکنند تا کید کمونیستها بر همبستگی و مبارزه مشترک خلقها بهیچ وجه از موضع ناسیونالیسم و یا تمامیت ارضی نیست ، بلکه از آن روست که مختصات کل روند انقلاب در مقیاسی جهانی و بطور مشخص الزامات رشد پروسه انقلاب در شرایط ایران که تمامی خلقهای ستمدیده این کشور با یک قدرت مرکزی وابسته بسره امپریالیسم درگیر نبرد بوده و تحت فشار و ستم امپریالیستی قرار دارند ، این اتحاد و همبستگی را امری حتمی و ضروری ساخته است . از همین رو کمونیستهای ایران اگر میخواهند به وظایف انقلابی حویش عمل نمایند ، باید قبل از هر چیز و بطور جدی و قطعی از ناسیونالیسم ملت خود بگسلند تا با

ایجاد فضای دوستی و همبستگی بین خلقها ، قادر به متحد ساختن همه خلقهای ایران و در رأس آنها کارگران ایران به منظور انهدام سیستم نوستعمراتی امپریالیستی کردند . این واقعیت خواه نسا خواه برای کمیستهای ایران داشتن يك نقشه عمل معین برای بسیج توده ها و تصرف قدرت سیاسی در سراسر کشور را ایجاب می نماید . باز تاکید میکنم که ما در اینجا نمی خواهیم وجود مسئله ملی ، تنوعات ملی ، ویژگیها و سنتهای مبارزه در مناطق مختلف و در میان خلقهای ایران را منکر شویم ، بلکه نقل بحث ما در این است که چگونه میتوانیم و باید بر اساس يك نقشه واحد و بر مبنای یسسک استراتژی سراسری خلقهای ایران را متشکل نموده و به سلطه امپریالیسم در این حلقه زنجیره سیستم جهانی امپریالیسم پایان بخشیم و راه را برای انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی هموار سازیم .

## ب - ارکان استراتژی

اکنون با روشن شدن دلائل کومه له مبنی بر ضرورت ارائه استراتژی برای پیروی در جنبش کردستان و اثبات این نکته که این استراتژی اصولاً از موضع ناسیونالیسم ملت خود طرح گردیده است ، به بررسی ارکان این استراتژی میپردازیم .

قطعنامه در قسمت " ارکان استراتژی ما در کردستان " در همان بند اول میگوید : " طبقه کارگر و زحمتکشان شهری و روستائی نیروی محرکه اصلی جنبش انقلابی در کردستان را تشکیل میدهند . پیروی و پیروزی این جنبش مستقیماً به درجه رشد جنبش سوسیالیستی و مستقل طبقه کارگر ، متحد شدن کارگران توسط و از طریق حزب کمونیست خود و اعمال رهبری این طبقه در جنبش اعتراضی و انقلابی بستگی دارد . " پس از آن در بند بعدی با تاکید بر اینکه " شهرها کانونهای اصلی اعتراض سیاسی و توده ای و مرکز ثقل جنبش انقلابی را تشکیل میدهند " ، پیروزی جنبش انقلابی ( را ) تنها در شرایط وجود اعتلای سیاسی توده ای در کردستان میسر میدانند و نتیجه میگیرد که " شکل نهائی تفوق جنبش انقلابی ترکیبی از قیام شهری ، بدنیال يك برآمد و اعتراض توده ای ، و پیروی نیروهای نظامی گسترش یافته ما ، بیرون راندن قوای سرکوبگر حکومت از کردستان و افتادن کنترل امور بدست قیام کنندگان و نیروی مسلح زحمتکشان به رهبری کومه له خواهد بود . و بالاخره قطعنامه تصریح میکند که " سقوط و درهم پاشیدن نیروها و نهاد های حکومت مرکزی و عقب نشینسی آن پایان کار نیست . پیروزی تنها با قدرت گیری ارگانهای قدرت شده ای در شهر و روستا و سازمانیابی يك ساختمان قدرت در کردستان کامل خواهد شد . این قدرت نهیون فورا مطالبات و برنامه های انقلابی کارگران را به مورد اجرا در خواهد آورد . شرط لازم تحقق این امر نه فقط غلبه



بر نیروهای حکومت مرکزی بلکه جلوگیری از تلاشهای احزاب پوزوئی در کردستان برای جایگزین کردن نهادهای قدرت حکومت مرکزی با ارگانهای فوق مردمی پوزوئی محلی خواهد بود \*

اگر از جنبه های تفصیلی این قسمت از قطعنامه صرف نظر کنیم ، بطور کلی میتوان گفت ایستادن استراتژی بر سه رکن اساسی استوار است . یک رکن آن ناظر بر مبارزه خلق کرد با دولت مرکزی در کردستان است که هدف آن تاراندن جمهوری اسلامی از کردستان و استقرار یک قدرت مردمی است که نیروی محرکه آنرا کارگران و زحمتکشان شهر و روستا تشکیل میدهند و پیشروی و پیروزی آن به میزان رشد جنبش سوسیالیستی و مستقل طبقه کارگر تحت رهبری کومه له بستگی دارد . دوم ایستادن استراتژی ناظر است بر تعظیم گذاردن تلاش احزاب پوزوئی در کردستان که خواهند کوشید ارگانهای فوق مردمی را جایگزین نهاد های حکومت مرکزی بنمایند . و بالاخره رکن سوم آن شاطر است بر شرایط مادی پیروزی این جنبه که تنها در شرایط وجود اغتلازی سیاسی توده ای در کردستان بسا ترکیبی از میام شهری و پیشروی نیروهای نظامی گسترش یافته کومه له مایل تحقق است . ذکر این نکته ضروری است که ما رکن سوم این استراتژی را در ادامه همین مقاله در قسمت " ج - چگونگی پیشرفت و تحقق عملی استراتژی " مورد بررسی قرار میدهم .

اینطور بنظر میرسد که کومه له در عمل باین نتیجه رسیده است که کسب خود مختاری از جمهوری اسلامی به آینده ای نامعلوم و به اوضاع و احوالی بستگی مییابد که تعیین دقیق زمان آن ممکن نیست . از اینرو برای آنکه به پاسیسم قلع کننده ای دچار نگردد ، خود راسا تصمیم به تاراندن جمهوری اسلامی و برقراری ارگانها و نهاد های قدرت مردمی در کردستان گرفته است . و در همین راستا است که میخواهد از یکسو " فورا مطالبات و برنامه های انقلابی کارگران را بمرود اجرا " درآورد و از سوی دیگر از انتقال قدرت به احزاب پوزوئی محلی نیز جلوگیری کند .

همانطوریکه ملاحظه میکنیم کومه له در استراتژی نهین خویش همان آهنگ قدیمی ناسیونالیسم کردی را اما اینبار با ساز حزین مینوازد . وی که ظاهرا تعدد کرده لباس خود مختارطلبانه را از تن درآورد و بزعم خویش " مطالبات کارگری و اهداف طبقه کارگر ( را ) به تمامی از قالبهای بیان سنتی موجود در جامعه را ( بساخته ) و مستقلا طرح " نماید ، همان تفکرات و بینشهای گذشته را در استراتژی نهین خویش بازسازی میکند .

سابقا کومه له ماهیت مبارزه خلق کرد با دولت مرکزی را بر اساس وجود مسئله ملی و ستمگری ملی و اینکه ملتی تقسیم شده است و از حق تعیین سرنوشت خویش محروم شده ، توضیح میداد و راه حلی هم که پیش میداشت کسب خود مختاری از جمهوری اسلامی بود . در این چهارچوب درک کومه له از مبارزه طبقاتی در درون جنبش خلق کرد از مبارزه بر سر خود مختاری دمکراتیک و بیروکراتیک فراتر نرفت . اما اینک کومه له در " استراتژی ما . . . . " ماهیت جدال و مبارزه مردم کردستان با دولت

مرکزی را تاراندن قوای اشغالگر جمهوری اسلامی و استقرار ارگانهای مردمی در کردستان می دانند و در این چهارچوب مبارزه طبقاتی را مبارزه بر سر استقرار ارگانهای مردمی و یا فوق مردمی اعلام می دارد. آیا روشن نیست که ارکان اساسی استراتژی نوین کومه له در قیاس با ارکان اساسی "برنامه کومه له برای خود مختاری کردستان" هیچگونه تفاوت اصولی را نشان نمیدهد؟ در یکی ملت کسود و کردستان اساس میشود و در دیگری جامعه سرمایه داری اشغال شده کردستان! در یکی هدف مبارزه جاری در کردستان گرفتن خود مختاری برای کردستان از دولت مرکزی اعلام میگردد و در دیگری مضمحل کردن و تاراندن جمهوری اسلامی از کردستان! در یکی صحبت از این میشود که مبارزه طبقاتی بر سر خود مختاری بوروکراتیک و دمکراتیک است و در دیگری سخن از مبارزه بر سر استقرار قدرت مردمی دمکراتیک و یا فوق مردمی می رود!

در ارتباط با ارکان استراتژی نوین کومه له در کردستان، سئوالی که پیش می آید این است که از نظر کومه له چرا هدف مبارزه انقلابی در کردستان "مضمحل کردن و تاراندن ارتش مرکزی" و استقرار قدرت شورایی مردم در مناطق و شهرها است؟ و چرا مثلاً دمکراتیزه کردن قدرت مرکزی در کردستان هدف بلافاصله این جنبش نمیباشد و یا ...؟ قطعنامه در این باره مطلقاً سکوت اختیار می کند و هیچگونه توضیحی پیرامون آن نمیدهد. در عین حال کومه له که اشغال کردستان از سوی جمهوری اسلامی را امری فزونی شده در نظر میگیرد، حتی کله ای در باره محتوای تاریخی - مشخص این اشغالگری و محتوای اقتصادی - طبقاتی آن بر زبان نمی آورد و کاملاً از کنار آن میگذرد. آیا سکوت کومه له در این باره را میتوان به بی توجهی شرکت کنندگان در کنفره و یا کم اهمیتست بودن مسئله نسبت داد؟ یا آنکه بر عکس، کومه له آگاهانه از توضیح ماهیت و محتوای این رکن اساسی استراتژی نوین خویش، که در واقع مهمترین رکن آنهم است، طفره رفته و آنرا سکوت گذاشته است؟ با اعتقاد ما کومه له آگاهانه نخواسته در باره این مسئله به بحث بپردازد و یا شاید هم مباحثات را طغنی کند. چه بخوبی میدانند که بحث در این باره در عین افشای اپورتونیم ناسیونالیستی اش، گداز ادعاهای بی اساس او مبنی بر گسست از سنت و افق بورژوا - ناسیونالیستی را ثابت میکند.

طبیعی است که حرکت از موضع ناسیونالیسم ملت خود، کومه له را علیرغم همه ادعاهای بیضطرقتی مبنی بر گسست از افق و سنت ناسیونالیستی و تعریف خویش با اهداف طبقه کارگر، از دست یابی بیگ استراتژی واقعی برای پیشروی و پیروزی جنبش انقلابی در کردستان محروم سازد و وادارش کند که در هر گام متناقض سخن بگوید.

اگر هدف بلافاصله جنبش انقلابی در کردستان تاراندن قوای اشغالگر جمهوری اسلامی و استقرار قدرت مردمی است، پس چرا طبقه کارگر و زحمتکشان شهر و روستا یعنی نیمه پرولتاریا نیروی محرکه اصلی این جنبش را تشکیل میدهند، و چرا پیشروی و پیروزی جنبش مستقیماً به درجه رشد جنبش

سوسیالیستی و مستقل طبقه کارگر بستگی مییابد؟ آیا کومه له نمیداند جنبشی که نیروی محرکه اصلی آنرا کارگران و زحمتکشان شهر و روستا تشکیل میدهند، و مبستر آن پیشروی و پیروزی آنهاست — میزان رشد جنبش سوسیالیستی و مستقل طبقه کارگر مربوط است، مستقیماً در پی برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و انجام انقلاب سوسیالیستی است؟ کومه له از یکسوی هدف بلافاصله جنبش انقلابی در کردستان را بیرون راندن ارتش مرکزی و استقرار حکومت مردمی که اقدامات فوری آن اجرای "مطالبات و برنامه های انقلابی" — یعنی اقداماتی اساساً دیمکراتیک است، اعلام میدارد و از سوی دیگر این جنبش را بلحاظ نیروی محرکه و بویژه شرایط پیشرفت و پیروزی آن با یک جنبش سوسیالیستی که مستقیماً در پی انقلاب سوسیالیستی است مطابق میسازد. کومه له این تناقضات را چگونه توضیح میدهد؟ اگر بیرون راندن جمهوری اسلامی از کردستان بلافاصله با برقراری حکومت کارگری و انقلاب سوسیالیستی متناظر نیست، پس کومه له سازماندهی سوسیالیستی و مستقل طبقه کارگر را برای چه می خواهد؟

ممکن است کومه له بگوید که در گفته هایش تناقضی وجود ندارد، چرا که او با هدف برقراری حکومت کارگری و انقلاب سوسیالیستی در کردستان مبارزه می نماید. تاراندن حکومت مرکزی از کردستان و استقرار حکومت مردمی دیمکراتیک را صرفاً بر اساس ملاحظات تاکتیکی و از نقطه نظر توازن قوای موجود طرح کرده است. بنابراین به موازات تاراندن جمهوری اسلامی از کردستان بسته به میزان قدرت، مشکل پرولتاریای سوسیالیست بسمت انقلاب سوسیالیستی حرکت می کند.

در پاسخ باید گفت حتی اگر منظور کومه له چنین باشد در این صورت لازم بود کومه له رابطه میان خروج قوای اشغالگر از کردستان و استقرار قدرت مردمی در مناطق و شهرها را با انقساب سوسیالیستی مورد نظر خویش روشن میکرد. در حالیکه کومه له در قطعنامه "استراتژی ما ۲۰۰۰" این مسئله را سکوت گذاشته و مطلقاً در باره آن حرفی نزده است و جایگزین آن از روشن نمودن ترکیب آن نیروهای طبقاتی که قرار است ارگانهای قدرت مردمی مورد نظرش را بوجود آورند، امتناع ورزیده و تنها به ذکر خنثی ساختن تلاش احزاب پرزروانی محلی در استقرار ارگانهای مافوق مردمی اکتفا کرده است. سکوت کومه له دقیقاً ایضا میسراند که تلاش دارد ماهیت رفرمیستی استراتژی نئین خویش را پشت القاب مارکسیستی و به بهانه انقلاب کارگری مستور دارد.

اگر کومه له واقعاً قصد سازماندادن انقلاب کارگری و برقراری حکومت کارگری در کردستان را دارد، باید قبل از هر چیز رابطه میان دموکراسی و سوسیالیسم را بطرز روشنی بیان دارد و برای نیروی محرکه اصلی جنبش انقلابی کردستان این رابطه را توضیح دهد. کومه له اگر بر این یاور است که جامعه کردستان جامعه ای سرمایه داری است و در حال جزه ارگانیک جامعه سرمایه داری ایران است، پس ضروری است برای کارگران جنبه طبقاتی اشغالگری جمهوری اسلامی و

محتوای تاریخی - مشخص مبارزه انقلابی خلق بود در دفع این اشغالگر را توضیح دهد و روشن سازد چه رابطه ای میان مبارزات فعلی آنها با مبارزه در راه سوسیالیسم وجود دارد و چگونه و در تحت چه شرایطی اولی به دومی تبدیل میشود . مبارزه با احزاب بورژوازی محلی چه رابطه ای با این رزنسد انقلابی دارد و اصولاً بقای نظم سرمایه داری موجود در کردستان به موجودیت این بورژوازی محلی بستگی دارد یا به موجودیت بورژوازی مرکزی .

البته این درست است که کومه له در قطعنامه " استراتژی ما ۲۰۰۰ " میگوید از تلفیات و برداشست های بورژوا - ناسیونالیستی مرسوم از مبارزات خلق کرد و از اهداف و خواسته های بسوز و آ - ناسیونالیستی فاصله بگیرد و از آنها بکسلد ، اما از آنجائیکه این گسست ریشه ای نیست ، ناسیونالیسم و فریم کومه له اینبار خود را در قالب مفاهیم و مقولات نهی باز تولید میکند .

اگر در دستگاه تحلیلی - تئوریک کومه له جامعه کردستان ، جامعه ای سرمایه داری است و باز اگر جامعه مزبور جز ارگانیک از جامعه سرمایه داری ایران است ، چرا سلطه جمهوری اسلامی بر کردستان مضمون اشغالگری دارد ؟ آیا سلطه جمهوری اسلامی بر مناطق دیگر ایران هم دارای چنین مضمونی است ، یا اینکه این امر فقط در مورد کردستان صدق دارد ؟

بدون هیچ شک و شبهه ای پاسخ کومه له روشن است . از نظر کومه له سلطه جمهوری اسلامی در دیگر مناطق ایران ، غیر از کردستان ، بلحاظ ملی و نه طبقاتی " مشروعیت " دارد و این تنها در کردستان است که جمهوری اسلامی فاقد هرگونه " مشروعیت " ملی بوده و نیروی اشغالگر است . در همین جا است که اپورتونیسیم ناسیونالیستی کومه له خود را آشکار میسازد . از آنجائی که ما در مقاله " کومه له و مسئله ملی " به تفصیل پیرامون اینگونه اظهار نظر های کومه له بحث کردیم ، در این جا ورود مجدد باین بحث را ضروری نمیدانیم .

و اما در مورد درخواست بیرون راندن قوای جمهوری اسلامی از کردستان با انکار به نیروی توده ها و برقراری یک قدرت مردمی ، بجای خواست خودمختاری از رژیم جمهوری اسلامی ، اگر چه این گام مثبتی است که از سوی کومه له برداشته شده است ، معهداً از آنجائی که این حرکت صرفاً سیادت سیاسی دولت مرکزی وابسته به امپریالیسم را هدف قرار میدهد و از تحولات انقلابی - دموکراتیک در زندگی اقتصادی - اجتماعی توده ها و از انهدام سیستم نواستعماری امپریالیستی چشم می پوشد و باز با توجه به اینکه کومه له ربط مبارزه میان بیرون راندن جمهوری اسلامی از کردستان با انقلاب سوسیالیستی مورد نظرش را مسکوت گذاشته است ، هنوز نمیتواند گسست قطعی از فریم محسوب شود .

ما همواره بر این واقعیت تاکید نموده ایم که مبارزه خلق کرد علیه رژیم حاکم در ایران ، مبارزه علیه سلطه امپریالیسم و سیستم نواستعماری آن در ایران است . این مبارزه از آنجائی که بر علیه

امپریالیسم است و بنابراین کُر خلق را در بر میگیرد ، اصولاً خصیلتی ملی - دموکراتیک دارد و هدف بزمافاصله این جنبش سرنگونی حاکمیت امپریالیسم و برقراری حاکمیت ملی - توده ای ( جمهوری - دموکراتیک خلق کرد ) و برپایی جامعه دموکراتیک نوین در کردستان است . نیروهای محرکه اصلی این انقلاب را در شرایط کنونی علاوه بر پرولتاریا و نیمه پرولتاریا ، خرده بورژوازی شهر و روستا نیز تشکیل میدهند . مبارزه طبقاتی در درون این جنبش نیز نه تنها در طرز تلقی از این مبارزه و اهداف نوری آن بلکه در عین حال در درک از جایگاه تحولات دموکراتیک در تکامل جامعه نیز انعکاس می یابد .

صرف نظر از گرایشات فرمیستی در این جنبش که خواستار محدود شدن تسلط امپریالیستی اند ، اصولاً گسترش جنبش انقلابی در کردستان در جهت دستیابی به اهداف مرحله ای اش و بسط و تعمیق مبارزه طبقاتی در درون آن مشخصاً با مسئله تامین هژمونی پرولتری در این جنبش گره میخورد . از این نظر سازماندهی سوسیالیستی و مستقل طبقه کارگر و قرار دادن این طبقه در رأس و رهبری این جنبش ، مبارزه دائمی و همیشگی با ناپیگیری و تزلزلات نیروهای خرده بورژوازی بیژنه پسا جریانات راست آن که میگویند این جنبش را به سازش و در نهایت به شکست بکشاند ، یکسوی از شرایط اساسی پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کردستان و عامل اساسی و تعیین کننده در تداوم انقلاب بسمت انقلاب سوسیالیستی است .

در عین حال باید توجه داشت که ایران یک کشور کثیرالمله است . در این کشور کلیه خلقها برای رهایی از ستم ملی مجبورند قبل از هر چیز قدرت مرکزی وابسته به امپریالیسم را نابود سازند تا بتوانند ضمن منهدم ساختن سیستم نوستعمراتی امپریالیستی ، اجتماع دموکراتیک نوین خویش را بنا کنند . بنابراین شرط موفقیت جنبش انقلابی در ایران پیروی از یک استراتژی عمومی سراسری بسرای کسب قدرت سیاسی است . تاکید ما بر مبارزه عمومی و مشترک علیه رژیم حاکم و انهدام سلطه امپریالیسم در ایران را نباید به معنی نادیده گرفتن موجودیت ملی خلقها ، ویژگیها و خصوصیات متفاوت مبارزاتی آنها تلقی گردد ، بلکه بر عکس برای پیشروی در مبارزه عمومی و مشترک دقیقاً لازم است مجموعه خصوصیات متفاوت و ویژگیهای مبارزه در مناطق مختلف مورد توجه و اهمیت قرار گیرد .

طبیعی است این ملاحظات خواه ناخواه بر سیر تکوین و تکامل مبارزه انقلابی در ایران اثرات معین خود را برجای مینهد و حتی در پاره ای از موارد اهمیت قابل ملاحظه ای نیز کسب میکند . با اینهمه نباید مسئله ملی در ایران را با تنوعات ملی و اختلافات قومی اشتباه کرد . این درک نادرست از مسئله ملی در ایران که عمدتاً توسط ناسیونالیستهای ملل مختلف دامن زده میشود ، نه فقط بسمت تفرقه و جدائی در صفوف مبارزاتی خلقها منجر شده و تخم نفاق و عدم اعتماد را میان آنها میکسارد ، بلکه علاوه بر آن عملاً در امر اتحاد مبارزاتی کارگران سراسر ایران مانع ایجاد کرده و دست یابی بـ

حزب واحد طبقه کارگر را فوق العاده دشوار و پیچیده میسازد .  
 در اینجا روشن میشود که جنبش انقلابی خلق کرد در کردستان در عین برخورداری بودن از همه  
 ویژگیهایش ، خود مستقیماً جزئی از مبارزه عمومی خلقهای سراسر ایران در راه سرنگونی جمهوری  
 اسلامی و انهدام سیستم نوستالژیستی امپریالیسم در ایران است . افت و خیز مبارزه در کردستان  
 به نحو آرگانیک با افت و خیز مبارزه در کل کشور مربوط است و پیشرفت ، موفقیت و تداوم این مبارزه  
 بطور اجتناب ناپذیری به پیشرفت و موفقیت مبارزه در سراسر کشور بستگی مییابد .

### ج - چگونگی و پیشرفت تحقق عملی استراتژی

اکنون با روشن بودن ضرورت داشتن استراتژی برای کومه له و ارکان اصلی این استراتژی ، بایست  
 دید این استراتژی قرار است چگونه در عمل متحقق گردد . قسمت سوم قطعنامه " استراتژی ما ۲۰۰۰ " .  
 به بررسی این موضوع میپردازد .  
 در اینجا قبل از آنکه وارد این بحث ششم نخست باید یک مسئله اصولی یعنی رکن سوم این  
 استراتژی را روشن کنیم ، چراکه بدون روشن بودن این مسئله اصولی جر و بحث در مورد چگونگی  
 پیشرفت و تحقق عملی استراتژی نوبن کومه له بی معنی است و در نتیجه مباحثه پیرامون آن فاقد ارزش  
 عملی است . لازم به تذکر است که ما در اینجا فقط شرط تحقق اساسی ترین رکن این استراتژی یعنی  
 " منمحل کردن و تاراندن ارتش مرکزی " و استقرار قدرت مردمی در کردستان را مورد توجه قرار  
 میدهیم و در باره تاکتیک مقابله و تضعیف موقعیت احزاب بورژوازی محلی و خنثی ساختن تلاشهای  
 آنها در شرایطی که میکوشند پیروزه بعد از خروج نیروهای جمهوری اسلامی از کردستان " عوامل و  
 نهادهای ما و راه مردمی " را مستقر سازند به بحث نمی پردازیم . گویانکه تجزیه و تحلیل این رکس  
 استراتژی هم در معرفی هرچه بهتر محتوای واقعی استراتژی نوبن کومه له مؤثر است ، با اینهمه  
 بررسی همان رکن اول برای مقصود فعلی ما کافی است .

در قطعنامه در باره شرایط مادی پیروزی جنبش انقلابی در کردستان آمده است :

" ۴ - پیروزی جنبش انقلابی تنها در شرایط وجود اعتدای توده ای در کردستان  
 میسر خواهد بود . . . . "

۵ - شکل نهائی تفوق انقلابی ترکیبی از قیام شهری ، بدنبال یک برآمد اعتراضی  
 توده ای و پیشروی نیروهای نظامی گسترش یافته ما ، بیرون راندن قوای سرکوکسر  
 حکومت از کردستان و افتادن کنترل امور بدست قیام کنندگان و نیروی مسلح

زحمتکشان به رهبری کومه له خواهد بود \*.

در حقیقت این دو بند روشن کننده آن شرایط مادی است که کومه له پیروزی جنبش انقلابی در کردستان را در آن می بیند .

بی تردید برای هرکس که این قطعنامه را بخواند این سؤال طرح خواهد شد که چرا کومه له شرایط مادی تحقق استراتژی نهن خوش را ترکیبی از قیام شهری ، بدنبال یک برآمد اعتراضی نوده ای و پیشروی نیروهای نظامی گسترش یافته خود میدانند ، بعبارت دیگر اگر از نظر کومه له پیروزی جنبش انقلابی در کردستان با بیرون راندن قوای سرکومگر جمهوری اسلامی از کردستان و استقرار یک قدرت مردمی امکان پذیر است ، بنا به چه دلائل و عواملی شرایط مادی پیروزی ایسین جنبش ترکیبی از قیام شهری و پیشروی نیروهای نظامی گسترش یافته کومه له است ؟

در این مورد هم قطعنامه مطلقاً سکوت اختیار میکند و صرفاً به صدور یک رشته احکامی می پردازد که ضمن آنکه هیچ ربطی به توضیح خود مسئله ندارند ، تازه خود نیازمند توضیح و اثبات اند . سکوت نومه له در این مورد را چگونه میتوان توضیح داد . آیا باید این را هم امری تصادفی تلقی کرد ، یا آنکه بر عکس این سکوت هم دارای اهمیت سیاسی است ؟ باعتماد ما کومه له در این مورد هم آگاهانه از رود به این بحث اجتناب میوزد و سعی میکند آنرا سکوت باقی گذارد . چرا که خوب میدانند با رود به این بحث سیاسی او بعنوان یک جریان ناسیونال - رفومیت که لباس مارکسیسم بر تن کرده نریان تر میگردد .

اهمیت سیاسی این سکوت دقیقاً در این است که تنظیم کنندگان قطعنامه از آنجائی که یکی از شرایط ویا دقتتر بگوئیم اولی و مهمترین شرط مادی ( یعنی ) پیروزی جنبش انقلابی در کردستان را در وجود خود کومه له می بینند ، لذا هرگونه بحثی راجع به شرایط مادی پیروزی جنبش انقلابی در کردستان مستقلاً از وجود کومه له را امری بیپهوده دانسته و آنرا رد می کنند . از نظر آنها موجودیت کنونی کومه له با تمام آرایش سازمانی اس ، کم و کیف فعالیت اش ، نفوذ توده ای اش می بایست نقطه شروع هرگونه بحثی پیرامون شرایط مادی پیروزی جنبش انقلابی در کردستان قرار بگیرد و سپس از این نقطه چگونگی پیشرفت عملی جنبش در کردستان بررسی گردد . بی جهت نیست که قطعنامه در بند چ - " محفوظ کنی مراحل جنبش انقلابی " - مقدمتاً ضمن تصریح موقعیت کنونی کومه له ، به دوره بندی جنبش انقلابی میپردازد و سپس وظایف کومه له را در رابطه با هر دوره معین می کند . در واقع سبج کومه له بجای آنکه برای کارگران و زحمتکشان کردستان شرایط مادی پیروزی شان را ، صرف نظر از اینکه خود در چه موقعیت سیاسی قرار دارد ، روشن سازد و ضمن نشان دادن پیشروی عملی جنبش انقلابی به آنها ، خود نیز با همه امکانات و نیرویش در جهت تحقق بخشیدن به آن حرکت کند ، میخواهد کارگران و زحمتکشان کردستان را با نیازمندیها و الزامات گسترش خویش هماهنگ نماید .

طبیعی است حرکت از موضع ناسیونالیسم و دنبال کردن اهداف رفرمیستی کومه له را در موقعیتی قرار دهد که در تعیین شرایط مادی پیروزی جنبش انقلابی در کردستان و چگونگی پیشرفت عملی آن ناتوان گردد ، بطوریکه نه تنها موجودیت کنونی خویش را جزئی از شرایط مادی پیروزی جنبش انقلابی در کردستان تلقی کند ، بلکه در عین حال جز' اساسی و تعیین کننده آن بداند . در واقع کومه له جهان واقعی را بعنوان یک واقعیت عینی تصدیق دارد ، اما تا آنجائی که خود او هم وجود داشته باشد .

از نقطه نظر مارکسیسم ، شرایط مادی پیروزی یک جنبش انقلابی کاملا جنبه تاریخی — مشخص داشته و همواره بر اساس الزامات عینی مبارزه طبقاتی و ملی تعیین میگردد . موقعیت احزاب سیاسی آرایش سازمانی و کم و کیف آنها نه تنها نقش اساسی در تعیین شرایط مادی پیروزی جنبش انقلابی ندارد ، بلکه در عین حال جز' عناصر مادی آن نیز محسوب نمیگردد . جنبش خلق کرد بمثابة یک واقعیت عینی در کردستان جریان دارد . شرایط مادی پیروزی این جنبش هم نه در مغز افراد و در موقعیت احزاب سیاسی ، بلکه اساسا در خود واقعیات عینی مبارزه ، در مجموعه شرایط تاریخی — مشخص ایکه این جنبش در درون آن جریان دارد ، نهفته است . از این رو برای کشف این شرایط مادی هم قیل از هر چیز لازم است به خود واقعیات عینی مبارزه مراجعه کرد و از روی الزامات مشخص این مبارزه ، شرایط پیروزی آنرا تعیین نمود .

اما همانگونه که دیدیم برای کومه له قضایا درست بر عکس است . چرا که منافع ناسیونالیستی و رفرمیستی کومه له اینرا ایجاب می نماید که بجای آنکه برای روشن ساختن شرایط مادی پیروزی جنبش انقلابی در کردستان به مجموعه مختصات و الزامات مبارزه ملی و طبقاتی نه فقط در ایران و از آن جمله در کردستان ، بلکه حتی به مجموعه شرایط بین المللی توجه نماید ، موقعیت کنونی خویش را منسای تعیین شرایط مادی پیروزی جنبش انقلابی در کردستان قرار دهد و بر محور موجودیت سیاسی خویش به چگونگی پیشرفت عملی جنبش انقلابی پاسخ گوید . بی تردید چنانچه کومه له براین باور بود که " بخشی از اهداف مرحله ای کمونیستها " در جنبش انقلابی کردستان بدست نیامده است ، یعنی اینکه او حائز چنین موقعیت سیاسی که امروز از آن برخوردار است نبود ، شرایط مادی پیروزی جنبش انقلابی در کردستان و چگونگی پیشرفت عملی آنرا بگونه دیگری تفسیر میکرد .

بدیهی است استراتژی که اصولا بر اساس عنصر سوبژکتیو طرح ریزی میگردد و عنصر ایزکتیو در تعیین آن نقشی نداشته و یا حداکثر یک نقش فرعی و تبعی دارد ، پیوسته در جریان عمل بسا مجموعه ای از تناقضات و دشواریهای فراوان روبرو است . با هر تغییری در شرایط خود — و سیاسی که امری کاملا طبیعی است ، کل استراتژی همواره به مخاطره می افتد و در معرض شسبک و تردید قرار میگردد ، چرا که ملاحظات تاکتیکی مبنای ملاحظات استراتژیکی قرار گرفته است . آن



نیروهائی هم که در تدوین استراتژی خوش از چنین شیوه هائی استفاده می کنند ، خود نیز دائماً در شتت و پرهشانی سیاسی بسر میبرند و برای اجتناب از اضمحلال و نابودی مجبور میشوند هدف را فدای وسیله و استراتژی را فدای تاکتیک نمایند . اصل سیاسی آنها انطباق یابی تاکتیکی و مکانیکی با هر اوضاع خود پره سیاسی است و برای توجیه رفتار سیاسی خوش واقعیات را تحریف می کند و هر کجا که لازم ببینند آثار از مضمون عینی اش تهی میسازند . بدین ترتیب آنها دنباله روی از سیر حوادث و حرکات خود بخودی توده ها را به سیاست عملی خود تبدیل می نمایند .

در واقع استراتژی نون کومه له نیز دارای چنین مختصاتی است . این استراتژی از آنجائی که شرایط تحقق و چگونگی پیشرفت عملی خود را بر اساس ملاحظاتی تاکتیکی و شرایط خود پره سیاسی قرار میدهد ، مجموعه خصوصیات را که فوقاً برشمردیم یکجا در خود جمع دارد . در اینجا برای آشنائی با برخی از اینگونه تناقضات بهتر است بخود قطعنامه مراجعه کنیم تا مطلب بطور واقعی روشن گردد .

در بند ج قطعنامه - " خطوط کلی مراحل جنبش انقلابی " - کومه له نخست ضمن تاکید بر " حرکت از دستاوردهای تا کنونی " و ارکان استراتژی مورد نظر خوش ، تصریح می نماید که " بطور کلی در فعالیت حزب در کردستان سه دوره متمایز را میتوان تعریف کرد . دوره اول دوره تبر از برآمد وسیع توده ای یا دوره کنونی است ، دوره دوم دوره آغاز جنبش اعتراضی توده ای و آستانه اعتزای انقلابی است و دوره سوم دوره اعتزای سیاسی و تحریک نهائی است . " و معتقد است که " این دوره بندی بر خصالت و خصوصیات وظایف ما تأثیرات مهمی دارد و در هر یک از این دوره ها وظایف و جهت گیریهای ویژه ای در دستر ما قرار میگیرد . " سپس کومه له " رئیس وظایف خود را در هر کدام از این دوره ها مورد بعمود بیان میکند .

همانگونه که پیداست کومه له برای پیشرفت و تحقق عملی استراتژی نون خوش سه دوره فعالیت در کردستان تصور است و در هر کدام از این دوره ها وظایف معینی نیز برای خود قائل میگردد . با نظری بر واقعیات کنونی مبارزه در کردستان جنبه کاملاً اختیاری و نه واقعی و عینی بودن ایسن دوره بندیها بوضوح آشکار میشود .

بنابراین نظر کومه له جنبش در کردستان در حال حاضر در دوره اول یعنی در " دوره قبل از برآمد وسیع توده ای " بسر میرود . خوب ! معنی این حرف چیست ، هر کس که اندکی بسا اینگونه مفاهیم سیاسی آشنا باشد ، حتی اگر هیچگونه تصویری از مبارزات ده سال اخیر مردم کردستان نداشته و یا بهتر است بگوئیم از وجود کردستان مطلع نیست ، بلافاصله این گفته کومه له را بدین معنی تفسیر و تفسیر میکند که کما در کردستان در حال حاضر مردم با صلح و صفا در کنار دولت مرکزی زندگی میکنند و مبارزات آنها نیز از حد یکرشته مطالبات و درخواستهای سیاسی و اقتصادی ،

آنها محدود و کم وسعت ، فراتر نمرود . بعبارت دیگر این مبارزات هنوز تا سطح يك اعتراض وسیع توده ای که اعتلای انقلابی را بیان دارد ، ارتقا نیافته است .

ما از کومه له می پرسیم که آیا واقعا مبارزات کنونی مردم کردستان در چنین سطحی قرار دارد ؟ کومه له بر اساس کدام شواهد عینی میتواند ثابت کند که مبارزه مردم کردستان در شرایط کنونی در " دوره قبل از برآمد وسیع توده ای " است ؟ تا آنجائی که به واقعیات مبارزه در کردستان مربوط می شود ، با اعتقاد ما آنقدر فاکت در رد اینگونه هذیان کوشیا وجود دارد که انسان از فرط وفسور در مضیقه می افتد . آنچه که بواقع طی ده سال اخیر در کردستان جریان داشته و هنوز هم ادامه دارد ، يك انقلاب مسلحانه توده ای است . اگر چه بدلیل حاکمیت برنامه های رفرمیستی و تسلط خط مشی ها و رهبریهای سازشکارانه بر آن از گسترش و تعمیق این جنبش جلوگیری بعمل می آید و از عمق و وسعت آن کاسته میشود ، با اینهمه وجود يك انقلاب توده ای در کردستان را کسی نمیتواند کتمان نماید . حتی جمهوری اسلامی هم نتوانسته علیرغم یکارستن همگونه دسائس سیاسی و سرکوبهای نظامی آنرا از پای درآورد . با اینصفت کومه له چگونه میتواند ادعا کند که ما در " دوره قبل از برآمد وسیع توده ای " هستیم .

حدائق تاریخ ده سال اخیر مردم کردستان ، تاریخ حماسه و خون و مقاومت خلقی را گواهی میدهد که برای آزادی از تسلط امپریالیسم به اشکال گوناگون و در راس آنها بشیوه مسلحانه مبارزه می کند . جمهوری اسلامی هنوز " مشروعیت قانونی " خود را از مسند و نهادهای رای بدست نیارده بود که هجوم نظامی خود را در نروز سال ۵۸ برای سرکوبی انقلاب در کردستان آغاز کرد . این رژیم هنوز کاملا متولد نشده در ۲۸ مرداد سال ۵۸ دست به هجوم سراسری زد . هر چند بعد از چند ماه قتل و کشتار مردم ستمدیده کرد ، برای بدست آوردن فرصت جهت تهاجمی بمراتب وسیعتر و در عین حال منحرف کردن جنبش تن به مذاکره داد ، با اینهمه از اوائل فروردین سال ۵۹ تا به امروز تهاجمات و سرکوبهای خود را بطور منظم و سیستماتیک ادامه میدهد . اما در مقابل ، مردم کردستان ، احزاب و سازمانهای سیاسی نیز شهر به شهر ، روستا به روستا و کوه به کوه با نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی نبرد کردند . اگر چه علیرغم این نبردها و قهرمانی های پیشمرگسان و فدائیکارهای بیدریغ توده های ستمدیده و زحمتکش کردستان ، جمهوری اسلامی توانست مناطقی آزاد شده کردستان را باز پس بگیرد ، اما انقلاب در کردستان با همه ضعفها و کاستیهایش ، کاهش یافتن دامنه و وسعت اش همچنان ادامه یافته و هنوز هم میتوان ادعا کرد که در کردستان ضدانقلاب مسلح و انقلاب مسلح رو در روی یکدیگر قرار دارند . لازم به تذکر است که ما در اینجا کاری بسه علت عقب نشتن جنبش و پیشروی ضدانقلاب نداریم ، بلکه صرفا میخواهیم واقعیات مبارزه در کردستان را بازگو نمائیم .

حال با وجود چنین واقعیات عریان و آشکاری که برای اثبات آن به هیچ تحلیل تئوریکی نیاز نیست، کومه له چگونه بخود حق میدهد این جنبش را در " دوره قبل از برآمد وسیع توده ای" قرار دهد. مگر اعتلای سیاسی چیست؟! قیام و انقلاب چه معنایی دارد؟! مگر مردم کردستان برای بدست آوردن آزادی به وسایل قهریه توسل نچسته اند؟! آنها با وجود همه مشکلات و سختیها<sup>۱</sup> متعددی که با آن دست بگریبان هستند و با وجود تضعیقات فراوان و وحشی گریهای جنون آمیز جمهوری اسلامی، هنوز هم برای آزادی خویش هرکاری حاضرند انجام دهند. کومه له از مردم کردستان چه انتظاری دارد. در کردستانی که هر نقطه آن شدت ملیتاریزه است و رژیم به هر اعتراض و مقاومتی با گلوله پاسخ میدهد، بانظار جنبش اعتراضی سیاسی توده ای نشستن درست نبیه این است که از جمهوری اسلامی درخواست کنیم که در موقع ریختن مردم به خیابانها کاری بکسار آنان نداشته باشد.

واقعیت این است که در شرایط سیاسی کردستان ظهور و تکامل هر جنبش اعتراضی توده ای به ناچار شکل مسلحانه بخود میگیرد، کما اینکه گرفته است و هنوز هم تداوم دارد. اما کومه له در دفاع از منافع تنگ نظرانه و محدود ناسیونالیسم کردی و برای پنهان نگاه داشتن اهداف و وظایف محدودش، جشمان خود را بر واقعیتها فرومی بندد و آگاهانه واقعیات کنونی مبارزه در کردستان را از مضمون عینی اس تهی میسازد.

در این چنین دوره بندی اختیاری از جنبش خلق کرد، کومه له نه تنها مجبور به تحریف آشکار مبارزات کنونی در کردستان میگردد، بلکه در عین حال بنحواجتناب ناپذیری با تناقضات حساسی در توضیح چگونگی گسترش آتی این جنبش نیز روبرو میشود.

بسیار خوب! برای یت لحظه فرض می کنیم که در " دوره قبل از برآمد وسیع توده ای" بسر میبریم، از نصر کومه له چگونه از دوره اول به دوره دوم میتوانیم گذار کنیم؟

" تنها یت مبارزه همه جانبه اقتصادی، سیاسی و نظامی میتواند جمهوری

اسلامی را در کردستان در منگه فرار دهد و مقدمات یت برآمد اعتراضی

توده ای و یت تعرض همگانی به موجودیت جمهوری اسلامی در کردستان را

فراهم سازد. تلیق این اشکال مبارزه در یت سیاست هماهنگ اعمال فنسار

و اعتراض علیه رژیم در کردستان محور وظایف کنونی حزب ما در کردستان است."

تاکتیک در منگه قرار دادن جمهوری اسلامی در کردستان از طریق یت مبارزه همه جانبه اقتصادی، سیاسی و نظامی به منظر کسب خود مختاری را همه شنیده اند و شکست فضاحت بسیار آنرا هم همه مشاهده کرده اند. و برای خود کومه له هم دیگر روشن شده است که با توسل به این تاکتیک نمیتوان جمهوری اسلامی را به پای میز مذاکره کشانید و این حد از " اصلاحات دموکراتیک"

که بهیچ وجه پایه های سلطه رژیم را در کردستان تضعیف نمیکنند، را بر او تحمیل گردانید. اما حالا کومه له قصد دارد از این سلاح " مرکب" برای فراهم ساختن " مقدمات یک برآمد اعتراضی توده ای ویت تعرض همگانی به موجودیت جمهوری اسلامی در کردستان " استفاده نماید.

فراهم ساختن مقدمات یک برآمد اعتراضی؟! این بچه معنی است! مسلما کومه له بر این باور است که هنوز مقدمات یک برآمد اعتراضی توده ای در کردستان وجود ندارد که او میخواهد آنها را کتون فراهم کند. و اما منظور از این مقدمات چیست؟ بطور کلی از دو حالت خارج نیست: اینها یا جنبه عینی دارند یا جنبه ذهنی. مسلما با در منگنه قرار دادن جمهوری اسلامی از طریق یسک مبارزه همه جانبه اقتصادی، سیاسی و نظامی نمیتوان شرایط عینی یک برآمد اعتراض توده ای را فراهم ساخت. پس آنچه که باقی میماند فراهم کردن شرایط ذهنی این برآمد مورد نظر است.

در این مورد بنظر ما کومه له حداقل در مورد مردم کردستان بسیار کم لطفی میکند. چرا که امر آگاهی، تشکل و سازمانیابی توده ها خصوصا در ارتباط با برآمد اعتراض سیاسی توده ای و اعتلا انقلابی کاملا نسبی و مشروط است و خود کومه له بهتر از هرکس میداند که چنین مقدماتی در کردستان وجود دارد. شاهد زنده این مدعا، خود مبارزات ده ساله مردم کردستان است. آیا کسی میتواند پیروشهای سبعانه جمهوری اسلامی برای تصرف شهرهای کردستان و مقاومت مردم را از یاد ببرد؟ جمهوری اسلامی برای درهم شکستن مقاومت مدافعین شهرها که از حمایت وسیع توده ای برخوردار بودند و حتی در برخی از شهرها خود توده مردم وسیعا در دفاع از شهر شرکت فعالانه ای داشتند، مجبور به بمباران مداوم و لشکرکشی های گسترده گردید. پس از روزها درگیری با باقی کذاردن هزاران کشته و زخمی توانست وارد شهرها گردد. این تازه به اوائل سال ۵۹ بر میگردد اکنون بیش از ۹ سال است که از این واقعه میگذرد و در این مدت مسلما سطح آگاهی و تجربه مبارزاتی توده ها به مراتب بالاتر رفته است.

حتی اگر امروز را در نظر بگیریم، کمتر کسی در میان زحمتکشان کرد یافت میشود که از کم بسه پیسمرگه در بخرزد و اثر احساس کند که میتواند خود را از " تنبیهات " رژیم دور نگاهدارد از هیچ گونه کمکی مضایقه نمیکنند. و جالبتر اینکه خود کومه له معتقد است که در شرایط کنونی از " حمایت اکثریت کارگران مزدی و بخش وسیعی از زحمتکشان کردستان " برخوردار است. پس فراهم کردن مقدمات برآمد اعتراضی توده ای چه معنی دارد.

از نظر کومه له در شرایط فوق العاده نظامی امروز کردستان ابراز وجود سیاسی مردم بمسورت یک اعتراض سیاسی توده ای به چه سورتی میتواند متجلی گردد. آیا حمایت وسیع و گسترده مادی و معنوی توده ها از احزاب و سازمانهای سیاسی در کردستان عالیترین شکل تجلی " برآمد اعتراضی توده ای " و رادیکالترین نوع " تعرض همگانی به موجودیت جمهوری اسلامی در کردستان " نیست؟

با اعتقاد ما همه کسانی که در شرایط امروز کردستان یگانه شکل تجلی برآمد اعتراض توده ای و اعتلای انقلابی را در ریختن مردم به خیابانها و برگزاری اعتصابات و تظاهرات وسیع توده ای می بینند ، خشک مغزانی هستند که قادر به گذشتن از سطح پدیده ها نیستند . در شرایطی که اعتراضات وسیع توده ای ، اعتلای انقلابی و بهتر است بگوئیم خود انقلاب بعنوان يك واقعیت قابل لمس در برابر دیدگان همه در کردستان جریان دارد و همه را بخود فرا میخواند ، تازه عده ای بفکر فراهم کردن مدمات اعتراضی توده ای و اعتلای انقلابی هستند .

حال با همه اینها پرسیدنی است که کومه له با استناد به کدام شواهد عینی و بر اساس کدام تحلیل شعریک معتقد است که " تنها يك مبارزه همه جانبه اقتصادی ، سیاسی و نظامی " میتواند مدمات يك برآمد اعتراضی توده ای را فراهم آورد . حتی اگر منظور کومه له اشاره به اوج گیری حرکات اعتراضی توده ای طی سالهای ۵۷ - ۵۶ است ، در این رابطه باید گفت که رژیم شاه در چند سال قبل از برآمد توده ای حداقل در خود کردستان توسط هیچ سازمانی در مکتب " یسک مبارزه همه جانبه اقتصادی ، سیاسی و نظامی " قرار نداشت . و اگر هم قرار داشت این فشار همه جانبه آنقدر محدود و کم دامنه بود که در قیاس با فشار همه جانبه مورد نظر کومه له اصلا نمیتواند به حساب آید ، اما با اینوصف برآمد توده ای و اعتراض سیاسی توده ای بوقوع پیوست . پس ایسن واقعیه نه تنها برله او گواهی نمیدهد ، بلکه اتفاقا بر علیه او است . بنا براین کومه له برای صحبت گفته های خویش میخواهد به چه تجربه مبارزاتی استناد بچوید . حتی تجربه ده سال اخیر مبارزه در کردستان هم هیچگونه فاکتی در اختیار کومه له قرار نمیدهد تا بتواند با استفاده از آن نظرات خود را ثابت کند .

ما قصد نداریم بطور کلی احتمال خیزش توده ای سیاسی ( و اهمیت آن در سازماندهی توده ها و گسترش انقلاب ) را در کردستان نفی کنیم ، چرا که احتمال ظهور چنین جنبشهایی در يك شرایط خود ویژه سیاسی همواره وجود دارد . آنچه که در اینجا مورد نظر ما است ، این است که امروز و در شرایط کنونی توسعه و تعمیق انقلاب در کردستان را به خیزش توده ای سیاسی تعلیق کردن ، در واقع تعلیق به محال است . اینکه بگوئیم " نارضایتی عمیق توده های مردم در سراسر ایران وقوع بحران سیاسی ، بی ثباتی رژیم و برآمد سیاسی يك امکان مادی و واقعی است " ، بهیچ وجه از اهمیت تعیین وظایف آنی سیاسی کمونیم در کردستان نمیکاهد . در حقیقت مربوط و مشروط ساختن گسترش و تعمیق انقلاب در کردستان به " يك امکان مادی و واقعی " که هنوز از قوه به فعل در نیامده است ، دقیقا مبین اهرتونیسم و تسلیم طلبی است .

امکان مادی يك خیزش توده ای در شرایط ایران همواره وجود دارد ، اما پیدایش و گسترش آن به عواملی بستگی می یابد که از حیطه پراتیک هدفمند و آگاهانه ما مستقیمایدوراند . از همین رو

هنگامیکه بحث بر سر تعیین شرایط مادی پیروزی و پیشرفت عملی یک جنبش انقلابی است ، و صحبت از تدوین آن استراتژی و تاکتیکی است که پیشرفت واقعی و پیروزی انقلاب را نشان دهد ، باید بر سر آن عوامل و شرایطی انگا کرد که در عین اینکه از طریق فعالیت آگاهانه و هدفمند میتوانند از قوه به فعل درآیند ، پیشرفت واقعی و پیروزی انقلاب را امکان پذیر میسازند .

بدین ترتیب ملاحظه می کنیم که مقولات و مفاهیم برآمد اعتراضی توده ای ، اعتلای انقلابی ، ... در ارتباط با گسترش انقلاب در کردستان ، مقولات و مفاهیمی استقرایی ، اختیاری و ذهنی اند که نه تنها هیچ جنبه ای از زندگی سیاسی و مبارزاتی امروز مردم در کردستان را روشن نمی سازند ، بلکه صرفاً از آن رو اختراع گردیده و ساخته و پرداخته شده اند که ترس از برخورد با واقعیات نینسی و زندگی کنونی مبارزه در کردستان را نتیجه کنند ، ذهن توده ها را از شناختن از وظایف عاجل سیاسی منحرف سازند و بی کفایتی سیاسی در طرح ریزی نقشه طولانی و سرسخت برای مبارزه ای وسیع و همه جانبه را بپوشانند .

و اما اختیاری بودن شرایط مادی تحقق استراتژی نین کومه له و چگونگی پیشرفت عملی آن هنوز هم بیشتر آشکار میگردد که بطور مشخص عنصر اساسی و تعیین کننده پیروزی جنبش انقلابی در کردستان یعنی موقعیت کنونی کومه له در نظر بگیریم . در بررسی از موقعیت کنونی کومه له که تاکنون با شرایط خود ویژه سیاسی حاکم بر منطقه کردستان گره میخورد ، آشکارا جنبه موقتی ، مشروط و اختیاری بودن استراتژی نین کومه له روشن میگردد . چرا که با هر تغییر اساسی در این شرایط خود ویژه سیاسی ، آرایش کنونی کومه له نیز باید تغییر کند و این امر خواه ناخواه اثرات فوق العاده ای بر موقعیت کنونی کومه له از خود بر جای مینهد .

برای همه روشن است که استراتژی نین کومه له تنها در صورتی واقعا و عملا در کردستان بجزای می افتد که " برآمد اعتراضی توده ای " و " اعتلای انقلابی " بوجود آید و طبعا تا فرا رسیدن این وضعیت ، محور وظایف کومه له در دوره " قبل از برآمد وسیع توده ای " نیز فراهم ساختن مقدمات جنبش برآمد اعتراضی و اعتلای انقلابی است . اینکه کومه له تا کی و تا چه وقت موفق میگردد مقدمات چنین برآمدی را فراهم سازد و مسائل دوران گذار از مرحله اول به مرحله دوم را حل نماید ، معلوم نیست ، اما تا آن زمان یک چیز روشن است و آن اینکه کومه له ناگزیر است تا قبل از برآمد اعتراضی توده ای موجودیت و آرایش کنونی خود را پیوسته باز تولید کرده و آنرا بر مبنای نیازها و مقدمات دوره اول بهبود و گسترش بخشد . چرا که شرط اساسی در به پایان رساندن وظایف و تکالیف دوره اول و نیز عبور از دوره اول به دوره دوم ، حفظ و تحکیم آرایش کنونی کومه له و باز تولید دائمی آن است .

کومه له چگونه میتواند موجودیت کنونی خود را تا فرا رسیدن دوره برآمد اعتراضی توده ای کسه

زمان آنهم معلوم نیست ، حفظ کرده و باز تولید نماید ؟ برای دادن يك پاسخ عینی سئوال لازم بسبب بررسی تفصیلی نیست ، کافی است به برخی از مهمترین جوانب فعالیت کومه له و ابزارهای اساسی تداوم و بازتولید آن توجه کنیم تا که مطلب روشن گردد .

امروز همه میدانند که بخشی از پروسه بازتولید آرایش کنونی کومه له ( و نه فقط کومه له ) بسبب تداوم شکافی بستگی دارد که در اثر جدال درونی ضدانقلاب در منطقه ، که بطور مشخص در جنگ ایران و عراق انعکاس یافته ، ایجاد گردیده است . همین جا تصریح کنیم که ما استفاده از ایسمن شکافها و فرصتهای بدست آمده نمیخواهیم نفی کنیم . بحث ما در اینجا تاکید بر تداخل دو پروسه متضاد در یکدیگر و بوجود آمدن يك شرایط خود ویژه سیاسی در منطقه کردستان است . استفاده از اینگونه شکافها و فرصتها نه تنها نادرست نیست ، بلکه تا آنجائی که این امر در خدمت گسترش انقلاب قرار میگیرد ، کاملاً درست هم هست . البته باید توجه داشت که ضدانقلاب نیز مساعی خود را بکار می بندد تا انقلاب را در چهارچوب اهداف و سیاستهای خود محدود و مشروط ساخته و آنرا در جهت نافع خویش کانالیزه نماید .

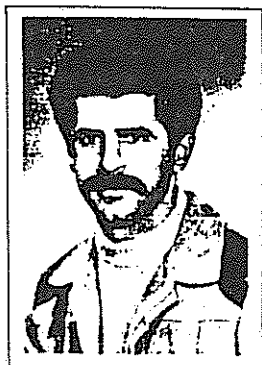
حال فرض کنیم ( فرضی که مطلقاً غلط نیست ) تا قبل از برآمد اعتراضی توده ای این شکفاف بسته شود ، آنوقت چه پیش میآید . آیا در آنزمان کومه له قادر به حفظ آرایش کنونی خویش در ایسمن سطح و استمرار معالیت خود با این کیفیت خواهد گشت ؟ با اعتقاد ما تنها در یک صورت پاسخ مثبت است و آن اینکه کومه له در آنزمان از خود دارای مناطق آزاد و یا حداقل مناطق پایگاهی و یسا پایگاههای حمایت توده ای قابل دفاع در برابر تهاجمات رژیم باشد . والا در شرایط کنونی کردستان مگر استمرار فعالیت نیروی پسرک با این کیفیت و با این وسعت ( و همچنین دیگر فعالیتها : تبلیغی ، تدارکاتی ، ارتیاضی ، ... ) حداقل بدون داشتن مناطق پایگاهی قابل دفاع و محکم مرکزی کودکانه و ذهنر است .

حالا این تناقض چگونه حل میشود ؟ اگر کومه له برای حفظ آرایش و موقعیت کنونی خود و استمرار فعالیتهايش ، در جهت ایجاد کردن مناطق پایگاهی محکم و حتی آزاد ساختن مناطقی از کردستان حرکت کند ، مسلماً مجبور میگردد چهارچوب تفکری کنونی خود را بشکند و استراتژی نهن خود را بدور افکند . و اگر بخواهد در حفظ چهارچوب فکری خود پافشاری کند و محکم به استراتژی نهن خسود بچسبد ، اجباراً باید آرایش کنونی خود را برهم زند و بدین ترتیب هم موقعیت کنونی و هم استراتژی نهن خود را به مخاطره می افکند .

می بینیم که چطور کومه له با در نظر گرفتن شرایط خود ویژه سیاسی و آرایش کنونی خویش کهه دقیقاً امری موقتی و مشروط است ، بعنوان مبنای اساسی در تعیین شرایط مادی تحقق و پیشرفت علی استراتژی نهن خود ، یا چه تناقضات و سردرگمی های حادی روبرو است . با این همسه

دیالکتیک زمینی حتی امروز که این شکاف بسته نشده ، دست از سر کومه له برنمیدارد . اگر تلاشهای امروز کومه له در منگنه قرار دادن جمهوری اسلامی از طریق یک مبارزه همه جانبه اقتصادی ، سیاسی و نظامی به منظور فراهم ساختن مقدمات یک برآمد اعتراضی توده ای است ، واضح است که تنها فرا رسیدن آن ساعت ، خود کومه له پیوسته آنتی تز مسخره ای را توسط خمیش باز تولید می کند . بدین معنی که خود خمیشتن را در معرض یک فشار همه جانبه اقتصادی ، سیاسی و نظامی قرار می دهد . بدین ترتیب انرژی و توان خود و توده ها را در مبارزه ای تاکتیکی ، مشروط و موقتیسی به هدر می دهد .





## یادواره‌ای از چریک فدائی خلق رفیق

مرتضی دروین

کمونیستها در راه متعالی ترین آرمانهای طبقاتی یعنی اهداف ولای طبقه کارگر می جنگند و طبیعا مبارزه انقلابیون کمونیست دشوارترین ، حادثترین و با شکوه ترین مبارزه تاریخ بشری است . چرا که دهشتناکترین و هارترین دشمن بشریت یعنی سرمایه جهانی و بطور کلی سرمایه در برابر اراده فولادین آنها قرار دارد و سرسخت ترین مقاومتها را برای جلوگیری از پیروی این مبارزه و پیروزی محتوم آن سازمان میدهد .

از این روانقلابیون کمونیست دانشا و در هر لحظه در میان انبوه مشکلات و سختیها محاسره می باشند . بنابراین عزم و اراده قوی برای تقابل با این معضلات و دشواریها ، شور و شوق و افسر جهت فائق آمدن بر آنها از الزامات مبارزه کمونیستی و از خصائل کمونیستهای حقیقتا انقلابی است . رفیق مرتضی تجسم مادی چنین خصوصیتی بود . هرگاه وضعیت مبارزاتی سخت تر میشد و دشواریها بیشتر رخ مینمود ، قابلیتها و پتانسیل رفیق شکوفا تر میشد .

رفیق مرتضی دروین در سال ۱۳۲۶ در یک خانواده زحمتکش در شهر بابل دنیا آمد و تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در همین شهر به پایان رسانید . در مبارزات توده ای سالهای ۵۷ - ۵۶ شرکت جست و نقش فعالی در آن ایفا کرد . در سال ۵۸ به هواداری از چریکهای فدائی خلق پرداخت و بخاطر برخی قابلیتها ، از جمله جسارت ، پشتکار و پیگیری در ارتیسا ط نزدیک با سازمان قرار گرفت . در این ایام بخاطر جدیت و فعالیت پیگیری در دفاع از منافع زحمتکشان و تبلیغ نظرات تشکیلات در افشای سیمای مزدور جمهوری اسلامی ، به چهار سال ی شناخته شده در شهر بابل مبدل شد .

رفیق علی در سال ۵۹ برای گذراندن دوره آموزشی سیاسی - نظامی یکی از پایگاه‌های سازمان در کردستان اعزام شد و با موفقیت دوره آموزشی را به اتمام رسانید .

در اواخر سال ۵۹ با طرح وظایف نهی از سوی سازمان و در روند انطباق یابی تشکیلات بسا مشی انقلابی ، بازگشتی جنبه شمال در دستور کار سازمان قرار گرفت و رفیق علی در همین راستا سازماندهی گردید . رفیق علی در حین انجام این وظیفه بود که در اوائل سال ۱۰ توسط رژیم دستگیر میشود و در زیر شدیدترین شکنجه ها قرار میگیرد . اما رفیق با لیانی بسته و چشمانی پراز کینه ، و ششپانته ترین شکنجه ها را که آثار و عواقب ناشی از آن تا زمان حیاتش او را بشدت رنج میداد تحمل نمود . در خمیان جمهوری اسلامی که در کسب اطلاعات از این رفیق با شکست کامل روسر و گردیدند ، خود را در برابر مقاومت سخت و اراده پولادین او ناتوان یافتند . آنها بالاخره حکم اعدامش را صادر کردند . اما رفیق موفق گردید شب قبل از اعدامش از زندان بابل بگریزد و با آنکه رژیم خیلی زود متوجه فرارش میگردد ، موفق به دستگیری وی نمیشود .

رفیق علی پس از تماس با سازمان ، برای تداوم فعالیت اش به کردستان منتقل میگردد و بسا شرکت در جنبش حق طلبانه خلق کرد ، ضمن انجام وظایف انقلابی ، تجربیات و آگاهی انقلابی خود را ارتقا می بخشد .

همزمان با بازگشتی جنبه شمال رفیق علی جزا اولین دسته از رفقای بود که به ستون چریکی جنگل پیوست و در این حیطه از فعالیت انقلابی بطرز چشمگیری درخشید و در اکثر حرکات نظامی ستون چریکی جنگل شرکت فعالی داشت .

بعد از ضربه کوه در اوائل سال ۶۱ رفیق علی از جمله رفقای بود که با پذیرش این واقعیت بسر علیه هرگونه روحیه دل سردی و یاسر بیا خواست و با پشتکار و پیکری زیاد و شور و شوق فراوان بسه بازمانی ستون جنگل مساعدت فراوان نمود و در این رابطه نفع مؤثری ایفا کرد که ماحصل آن تداوم و تحکیم فعالیت ستون چریکی جنگل بود . در اواسط سال ۶۱ به عنایت سازمان درآمد و از آن به بعد مسئولیتهای بیشتر و خطیرتری را در پیشبرد وظایف انقلابی بر عهده گرفت و با وجود بیماری شدیدی که بر اثر شکنجه های جمهوری اسلامی با خود حمل میکرد ، کوچکترین تزلزل و یا تعلل سسی از خود نشان نداد .

در جریان مبارزه ایدئولوژیک درونی با گرایشات انحلال طلبی و ... مرزبندی قاطع نمود و بسا استواری ضمن افشای این گرایشات ، به دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه و وظایف سازمان پرداخت .

در اواسط سال ۶۲ به تهران منتقل میشود و در حین انجام ماموریت تشکیلاتی ضعیف نیسردی نابرابر دستگیر میشود و مجددا بزر شکنجه های قرون وسطائی رژیم برده میشود . در خمیان رژیم که یکبار او را آزموده بودند و عجز و زبونی شان را در درهم شکستن مقاومت این رفیق بعینه مشاهده

کرد، بودند از همان آغاز رفیق را بهترین شدیدترین و خوشایندترین شکجه ها بردند اما رفیق مرتضی اینبار هم سرسخت و مقاوم و با قامتی افزاشته که شایسته یک چریک فدائی خلق است، در برابر آنان ایستاد و سرانجام در اواسط سال ۶۳ اعدام گردید.

رفیق علی اکنون در کنار ما نیست، اما خاطره او که معرف وفاداری و تعهد نسبت به ایدئولوژی سترگ مارکسیسم - لنینیسم و مشی مبارزه مسلحانه، ایمان به پیروزی زحمتکشان و عشق و علاقه وافریه سازمان و رفقاییش بود، همواره بیاد ماندنی است.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد!

# زندهبیاد جنگ خلقی! زندهبیاد ارتش خلقی!

www.iran-archive.com

چرتکهای فدائی خلق ایران  
انتشارات : (ارتش رهانیخس خلقهای ایران)

سازمان دانشجویی ۱۹ بهمن در آمریکا  
تکثیر از : هیواد ارچریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهانیخس خلقهای ایران)